



دفاع از جان و آزادی نرگس محمدی را به خواستی همگانی تبدیل کنیم!

در این شماره می خوانید:

- صفحه ۴ - هزاران بلبل عاشق در این گلو گاه می خوانند!
- صفحه ۵ - اردوغان عهدشکنی کرد و عامل اصلی شکست مذاکرات است
- صفحه ۶ - شکاف درآمد - هزینه کارگران ۲ میلیون شد
- صفحه ۷ - «دولت امنیت جهانی»: لویاتان سده بیست و یکم؟
- صفحه ۹ - کنشگری یا مادری، انتخابی که وجود ندارد!
- صفحه ۱۱ - هویت رهبران
- صفحه ۱۲ - چیز هایی که قابل گفتن نیستند
- صفحه ۱۵ - پیام همبستگی کارگران نیشکر هفت تپه با معلمان

سفر روحانی به کردستان

فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کار - آنلاین

مقدمه

دستاوردهای فرهنگی و اقتصادی سفر

حسن روحانی طی چند روز اخیر سفری دوازده ساعته به استان کردستان در ایران داشته است. این سفر درست مصادف بود با خبر ایجاد رشته زبان و ادبیات کردی در دانشگاه کردستان در سنندج. به گزارش کردپرس، حسن روحانی شامگاه یکشنبه در جمع خبرنگاران با اشاره به طرح‌های تصویب شده در سفر خود به استان کردستان، افزوده که اختصاص ۲۴۲ میلیارد تومان اعتبار در بخش حمل و نقل برای راه‌های اصلی (راه‌های ارتباطی میان سنندج - همدان و میاندوآب - کرمانشاه / نویسنده) و راه‌های فرعی و روستایی این استان، تخصیص ۴۲۱ میلیارد تومان برای طرح‌های مرتبط با بخش آب و کشاورزی و ۴۶ میلیارد تومان برای تأسیسات فاضلاب شهرها، افتتاح و بهره برداری از چندین نیروگاه برق آبی در این استان، تکمیل و احداث چندین بیمارستان، ساخت ورزشگاه‌ها و همچنین دانشکده‌های صنعت و معدن و منابع طبیعی از جمله طرح‌های دولت یازدهم برای ایجاد اشتغال و توسعه و پیشرفت این استان خواهد بود. همچنین تاکید بر نقش مهم کردستان در مراودات اقتصادی با عراق، گسترش اکتشاف و بهره‌برداری از معادن استان، تخصیص اعتبار برای گسترش زیرساخت‌های گردشگری، و بطورکلی اختصاص بودجه‌ای که از متوسط کشور بالاتر است، از جمله دستاوردهای این سفر طبق گفته‌های وی در سفر به این استان می باشد.

همچنین باید به یک مورد مهم و اصلی دیگر هم اشاره کرد که همانا مسئله ملی کردها است. حقوق ملی که خود را بویژه در خودگردانی سرزمینی که در آن کردها زندگی می کنند بازمی یابد، عملا در سخنان آقای روحانی محلی از اعراب نداشته است

دستاوردهای سیاسی

تا اینجا بحث، ما با دستاوردهای فرهنگی و اقتصادی این سفر طبق گفته‌های وی روبرو هستیم، اما آنجا که به دستاوردهای سیاسی این سفر و مشارکت مردم در ساختار قدرت برمی گردد، حسن روحانی گفت که ایجاد کرسی زبان و ادبیات کردی در دانشگاه‌های این استان و همچنین آغاز فعالیت بخش کردی خیرگزاری جمهوری

اسلامی یکی از تلاش‌های دولت در این زمینه می‌باشد که البته باید قدم‌های بیشتری برداشته شود. وی در ادامه با اشاره به یکسان بودن همه ملت در برابر قانون گفت که همانطوری که در قانون اساسی نیز آمده باید با همه یکسان رفتار شود، و از لحاظ حقوقی و بویژه حقوق شهروندی باید با همه اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی با عدالت برخورد شود. روحانی سپس با اشاره به تدوین منشور حقوق شهروندی در دولت یازدهم، ادامه داد که مبنای حقوق شهروندی ایجاد عدالت قابل قبول در سراسر کشور بوده و ما این مسیر را پیگیری خواهیم کرد.

همچنین در شرایطی که جامعه کردستان هنوز در سطح گسترده‌ای امنیتی تلقی می شود، عملا هیچ ضمانتی وجود ندارد که بودجه اختصاصی و منظور شده بتواند در عمل هزینه گردد، و به نوعی به مرکز بازگردانیده نشود، امری که بارها قبلا اتفاق افتاده است

گذری به دستاوردهای فرهنگی

در خصوص دستاوردهای فرهنگی باید گفت که تأسیس رشته زبان و ادبیات کردی در دانشگاه سنندج (که زمینه‌هایش سیزده سال پیش فراهم شد، اما به هر دلیلی نتوانست عملی شود)، مهمترین دستاورد فرهنگی این سفر می باشد، دستاوردی که گمان آن می رود در ادامه خود بتواند به تأسیس همین رشته در دانشگاه‌های دیگر هم منتهی شود، امری که اهمیتی بیشتر از خبری مثبت دارد و باید آن را در زمینه زبان به عنوان شروعی مهم ارزیابی کرد، اما واقعیت این است که در زمینه فرهنگی جامعه کردستان بسیار خواسته‌های ریشه‌ای تری دارد، از جمله تحصیل به زبان مادری از همان دوران ابتدائی در مدرسه، و نیز حضور گسترده مجلات و روزنامه‌های کردی زبان در زمینه‌های گوناگون، تأسیس موسسه‌های علمی، و امکان برای گسترش موسیقی و آواز کردی می باشد. در این میان، خواندن به زبان مادری مهمترین مورد می باشد که روحانی در مورد آن حرفی به میان نیاورد. توانائی جذب چهل دانشجو در سال در رشته زبان و ادبیات کردی، به هیچ وجه حتی نقطه شروع حل معضل اححاف تاریخی به زبان کردی هم نمی باشد.

گذری به دستاوردهای اقتصادی

در خصوص این دستاوردها هم باید گفت که علیرغم مثبت خواندن تخصیص بودجه و طرح‌های گوناگون در زمینه‌های اقتصادی، اما از طرف خبرنگاران و کارشناسان انتقادهای

معینی در طی همین سفر مطرح شده‌اند، از جمله کم بودن تخصیص اعتبارات برای رفع مشکلات استان کردستان (استانی که بشدت از بیکاری و فقر رنج می برد)، و سخن به میان نیامدن از طرح تأسیس فرودگاه سقز که می تواند نقش مهمی برای نه شهر پیرامون آن داشته باشد. همچنین در شرایطی که جامعه کردستان هنوز در سطح گسترده‌ای امنیتی تلقی می شود، عملا هیچ ضمانتی وجود ندارد که بودجه اختصاصی و منظور شده بتواند در عمل هزینه گردد، و به نوعی به مرکز بازگردانیده نشود، امری که بارها قبلا اتفاق افتاده است.

گذری به دستاوردهای سیاسی

اما شاید مهمترین مورد، مورد سیاست باشد. چنانچه از سخنان روحانی برمی آید طرح وی برای مشارکت کردها در ساختار قدرت در ایران آمیزه‌ای است از یک برنامه فرهنگی، قانون گرائی و اعتقاد به حقوق شهروندی. یعنی همان مواردی که در منشور حقوق شهروندی در ابتدای تأسیس دولتشان بدان اشاره شده بود. چنین به نظر می رسد که وی از طریق گسترش امکانات فرهنگی، امکان مشارکت کردها را در ساختار قدرت بهتر می بیند، و نیز با تاکید بر قانون گرائی و حق شهروندی که در آن در بسیاری از موارد حقوق شهروندی مخدوش شده است (از جمله شیعه بودن رهبر به عنوان یک شرط)، عملا باز کردها را در بیرون ساختار قدرت بنوعی نگاه می دارد. همچنین باید به یک مورد مهم و اصلی دیگر هم اشاره کرد که همانا مسئله ملی کردها است. حقوق ملی که خود را بویژه در خودگردانی سرزمینی که در آن کردها زندگی می کنند بازمی یابد، عملا در سخنان آقای روحانی محلی از اعراب نداشته است.

در این میان، خواندن به زبان مادری مهمترین مورد می باشد که روحانی در مورد آن حرفی به میان نیاورد. توانائی جذب چهل دانشجو در سال در رشته زبان و ادبیات کردی، به هیچ وجه حتی نقطه شروع حل معضل اححاف تاریخی به زبان کردی هم نمی باشد

نتیجه

ضمن مثبت خواندن یک سری از اقدامات دولت روحانی در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی، اما باید گفت که جامعه کردستان بسیار بیشتر از آن چیزهائی که در جریان این سفر به آن واگذار شده است، تشنه اقدامات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. اقداماتی که اگر در دستور روز قرار نگیرند، کماکان بنیانهای عدم ثبات اجتماعی و سیاسی را در جامعه محنت دیده کردستان دست نخورده باقی می گذارند.

بدون غلبه بر تبعیض ملی - قومی در ایران، دموکراسی در ایران برقرار نخواهد شد

به این ظلم و تبعیض پایان دهید!

صادق کار



شرکت می کنند و بقول خودشان در خارج بیشتر از ایران شناخته شده هستند، ولی اسماعیل عیدی دبیرکل کانون صنفی معلمان به هنگام خروج قانونی برای شرکت در یک تشکل اتحادیه‌ای بین المللی متعلق به معلمان طبق همان قانون، بازداشت و روانه زندان می شود؟

بر طبق کدام قانون، تشکل های کارفرمایی مجاز به داشتن روزنامه و رسانه هستند و در آن ها انتقاد و مخالفت کارفرمایان در هر موردی مجاز شمرده می شود، ولی هیچ رسانه‌ای حاضر به انتشار پاسخ اتهامات ناروایی که توسط سخنگوی قوه قضائیه به دو فعال صنفی عضو اتحادیه آزاد کارگران وارد شده نیست؟ تنها طی سال گذشته ده‌ها کارگر و فعال سندیکایی توسط بی دادگاه های تحت کنترل پاسداران صاحبان سرمایه به اخراج، زندان و شلاق محکوم شده‌اند، از میان هزاران کارفرمایی که ابتدایی ترین حق و حقوق کارگران را پایمال کرده و می کنند، تا کنون آیا حتی یک نفر را قوه قضائیه اسلامی محکوم به مجازات کرده است؟

هیچ کارگری خواستار ایجاد محدودیت برای تشکل های صنفی کارفرمایی نیست. کارگران و مزدبگیران مخالف آن تبعیضاتی هستند که به کارفرما و سرمایه‌دار آزادی تام و تمام می دهند تا هر طور که بخواهد با کارگر رفتار کنند، اما بدیهی ترین حقوق، انسانی و شهروندی کارگر و مزد بگیر را لگد مال می کنند. به این ظلم و تبعیض پایان دهید، فعالان صنفی زندانی را آزاد کنید، به مطالبات مزدبگیران رسیدگی کنید.

ده‌ها فعال سندیکایی محکوم به زندان شده‌اند.

یکی از بهانه های مسئولان وزارت کار برای جلوگیری از فعالیت سندیکا های کارگری در گذشته "طاغوتی" دانستن سندیکا بود، اما درست در همان زمان که از تشکیل هرنوع انجمن صنفی که ماهیت سندیکایی داشت نیز جلوگیری می شد، ده‌ها تشکل کارفرمایی با نام سندیکا تشکیل می شد و بدون هرنوع مزاحمتی از طرف دولت فعالیت می کرد.

چندی پیش که سندیکای کارگران شرکت واحد برای برگزاری مجمع سالانه خود و گرفتن سالن به بخش سازمان های کارگری و کارفرمایی اداره مرکزی کار تهران مراجعه کرد، به رغم وجود و فعالیت آزادانه ده‌ها سندیکای کارفرمایی به رسمیت شناخته شده توسط وزارت کار، به این بهانه که در قانون چیزی به نام سندیکا وجود ندارد نه تنها مسئولان مربوطه حاضر به پذیرش فعالیت سندیکای واحد نشدند، بلکه یک بار دیگر از این فرصت برای اعلام مجدد غیر قانونی بودن فعالیت سندیکاهای کارگری بهره گرفتند.

گذشته از این که خود قانون مورد استناد رئیس سازمان های کارگری و کارفرمایی، به دلیل مغایرت آن با کنوانسیون های سازمان بین المللی کار در موضوع حق تشکل، غیر قانونی است ولی چگونه است که فعالیت سندیکا های کارفرمایی از نظر مقامات وزارت کار نا مغایر با همان قانون مورد استناد ایشان نیست، اما سندیکاهای کارگری مغایر با قانون، طاغوتی و ممنوع است.

بر اساس کدام قانون است، که اعضاء سازمان های کارفرمایی بنا به گفته مقامات کارفرمایی و دولتی، برای شرکت در سمینارها و تجمع های کارفرمایی به شکل فعال و با کمک و امکانات دولتی بدون کوچکترین مزاحمتی

سایت "اتاق نیوز" سایتی که توسط برخی سازمان های کارفرمایی تاسیس شده و آن چنان که از مطالبش پیداست به منظور دفاع و پیشبرد منافع کارفرمایان تاسیس شده در ۲۴ خرداد خبر از برگزاری همایشی توسط سندیکای شرکت های ساختمانی در سالن اجتماعات این سندیکای کارفرمایی را که در میدان فلسطین قرار دارد داد.

آن گونه که در خبر فوق الذکر آمده بود، غرض از برگزاری همایش "جامعه و پساتحريم" بررسی رویکرد سازمان های کارفرمایی با این قضیه بود. تا این جای کار هیچ ایرادی به کسی وارد نیست، صاحبان شرکت های ساختمانی مطابق قوانین داخلی و کنوانسیون های مربوطه سندیکای خاص خودشان را تشکیل داده و مشغول فعالیت هستند.

اما اشکال کار در این است که نه خود این کارفرمایان و نه دولت، هیچ کدام شان همین حق و حقوق را که در همان قوانین آمده برای کارگران شان به رسمیت نمی شناسند و دست در دست هم هر گونه تلاش از طرف کارگران و مزدبگیران برای تشکیل سندیکا و فعالیت سندیکائی کارگری را بر نمی تانند و تلاش می کنند با زور، تهدید و زندانی کردن فعالان و کوشندگان این عرصه را مجازات کنند.

در همین راستا از فعالیت صدها سندیکای کارگری به دلایل واهی مختلف جلوگیری شده، هزاران کارگر بخاطر عضویت در سندیکاها و تشکل های کارگری مشابه، از کار اخراج و

مصاحبه تاریخی ...

ادامه از صفحه ۱۴

بر اساس این نکات کاری که ما باید بکنیم تشکیل اتحاد با ترکیه است. من فکر نمی کنم این استراتژی تغییر کرده باشد چرا که یک هسته ایدئولوژیک در مرکز خود دارد. این یک استراتژی حامی منافع گذرا و موقتی نیست. اوجالان از ۱۹۹۷ نیز، قبل از آنکه به امرالی آورده شود، به گونه ای نظام مند همین را می گفت. بیانیه نوروز ۲۰۱۲ یک شبه خلق نشد و این روز ها نیز تغییری نخواهد کرد. به همین دلیل بود که به ما گفت از این موضوع برای منافع موقتی و انتخاباتی استفاده نکنید. موضع استراتژیک قنديل تغییر نخواهد کرد.

- اکنون برنامه شما به عنوان HDP چیست؟

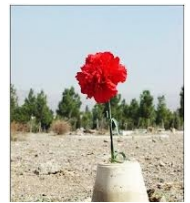
- همه ترکیه هزینه جنگ را خواهد داد؛ فرقی نمی کند مرده ها از کدام طرف باشند. ما باید در اسرع وقت هر دو طرف نبرد را فرا بخوانیم. ما می خواهیم به هر دو طرف فشار بیاوریم، زیرا حق صلح از جمله حقوق انسان است. رسانه ها نباید درباره جنگ به تنظیمات کارخانه باز گردند. آنها باید کوتاهی های ما را نقد کنند اما نباید دست از زبان صلح بردارند. بیانیه های ما نباید به نحوی تفسیر شوند که گویی از PKK حمایت می کنیم یا حکومت را محکوم می کنیم. ما به حمایت نیاز داریم. ما می دانیم که افراد بسیاری در درون AKP نیز خواهان صلح هستند. آنها نیز باید صدایشان را بلند کنند.

- شما آرای HDP را در انتخابات ریاست جمهوری و سپس در انتخابات عمومی افزایش دادید و حتی از حد نصاب نیز عبور کردید. به نظر شما اتفاقات اخیر باعث نا امیدی کسانی که به شما رأی داده اند، نشده است؟

- این عوام فریبی AKP است که مسبب این نا امیدی شده است. HDP مسئول هیچ یک از آن مرگ ها نیست. همچنان که به انتخابات زود هنگام نزدیک می شویم یک جو متشنج و آشوب زده مطلوب AKP است، تا مردم بگویند تنها AKP است که می تواند ثبات و امنیت را برقرار کند.

- اما اکثریت قاطع این جامعه یک منطق سر راست دارد: «PKK پلیس ها را کشت. HDP با PKK ارتباط دارد. بنا بر این باید کارها را رو براه کند». این می تواند اشتباه باشد اما آیا به نظر شما گسترش یافتن این منطق در میان مردم غیر معقول است؟

...



هزاران بلبل عاشق در این گلو گاه می خوانند!

ابوالفضل محققى

چراغی در خاطر می افروزم. در دالان های تنگ و پیچ در پیچ خاطره می چرخم. از سلولی به سلولی. از چهره ای به چهره ای. صدایشان می کنم. رضا! شاهپور! مهرداد! رضی! لادن! لیلیا. صدائی نمی آید. تنها سکوت! سپس زمزمه ای هول انگیز در گوشم می پیچد. بیهوده مگرد. آنها رفته اند. دیرگاهی است که رفته اند. سال ها پیش. دیگر صدایشان نمی آید. چشم های پرشورشان باز نمی گردد. دیگر هیچگاه صدای خنده اصغر محبوب را نخواهی شنید. سیما آرام و نجیب محمدرضا غبرائی آرامشت نخواهد داد. آنها رفته اند و دیگر باز نمی گردند. سنگینی جهان را بر دوش خود احساس می کنم. صدای شکستن استخوانهایشان را به هنگام غلطیدن در گور های دسته جمعی می شنوم. صدای شکنجه و فریاد، صدای گروه مرگ. صدای خلخال، صدای گیلانی. صدای موسوی تبریزی. صدای لاجوردی. صدای پورمحمدی. این ها هیچ کدام فرقی با هم ندارند. چه آنکه سالها پیش مجروح خوابیده بر برانگارد را اعدام می کرد، چه آنکه عقاب فلسطینی بر صورت می بست و از پشت عینک ذره بینی ترس آورش بر محکومان نگاه می کرد و از کشتن و تواب ساختن کودکان و نوجوانان لذت می برد، و چه این که تنها با یک کلمه آری یا نه با حرکات رقص گونه اش حکم کشتار صادر می کرد و حال بر اریکه عدل تکیه زده است.

همه بمانند یکدیگرند. با دستهای آلوده و آبشخوری یکسان. می شنوم، می شنوم صدای فرود افتادن مردی از طناب دار و آخرین صدای خرخری که قبل از مرگ از گلویش بر میخیزد. صدای گلوله و چشمانی که به ابدیت خیره شده اند. صدای هیاهوی کامیون ها که جنازه ها را حمل می کنند. به درختان بلند تبریزی زندان اوین می اندیشم. به صدای کلاغ ها. و آخرین فریادی که محکومان می کشند. به آن چهاردیواری غم انگیز، مغموم و رعب انگیز می اندیشم. به نمادی از دو رژیم. و جان های آزاد محبوس در آن. به چهاردیواری دیگری می اندیشم. چهاردیواری غریب. تک افتاده در گوشه ای از ایران. به خاوران، به خاک تیره، به جنازه های خفته در آن. به دست های بیرون مانده از خاک؛ پیراهن های پاره شده و مادری که در میانه میدان ایستاده و فریاد می زند و جهان را و انسان را به دادخواهی می طلبد. من مویه مادران را می شناسم، مویه پدران را نیز هم. زمانی که گلپایشان تاراج می گردد. و سینه از عطر خاطره، از بوی پیراهن لبریز می شود. از برادرش، از خواهرش، همسایه اش، همشهری اش و هموطنش استمداد می طلبد. از انسانیت بی رمق و کم رنگ شده. ما را یاری کنید! فرزندانمان در جنایتی هولناک بی گناه کشته شده اند. در این سرزمین اسلامی، در این چهاردیواری زیباترین فرزندان ایران زمین خوابیده اند، با سینه هائی مملو از عشق به آزادی؛ به انسان. جنایتی عظیم رخ داده است. در ابعادی گسترده. به فتوای کسی که بر دوش مردم بر قدرت نشست. مردی که می گفت هیچ حسی نه به این سرزمین و نه به مردمان آن دارد. مردی که با خود جز فقر؛ عقب ماندگی و جنایت به ارمغان نیاورد. و هنوز جانشینان او و مجریان این جنایت بر قدرت نشسته و در چشم مردم خاک می پاشند. گویا این سرنوشته تلخ این ملت است که از خودی و بیگانه جز ظلم؛ ستم و شکنجه و کشتار نبیند.

در این چهاردیواری هیچ گوری را نشانی نیست. خفتگان در آن عزیزان تمامی کسانی هستند که با قلب های دردمند به این چهار دیواری می آیند و غم خود را تقسیم می کنند. ما در کجای این چهاردیواری ایستاده ایم، در این سو یا در آن سو؟ من از این راه دور، در آن خاک غریب، در آن خاک پر بها که تنها یک گلدان شکسته با یک گل میخک به نماد آن بدل گردیده؛ دنبال چه می گردم؟ ربع قرنی بر این جنایت گذشته است. تنها یک خاطره مانده و بس. فریاد می کشم. نه! نه! زمان نگذشته، هیچ چیز کهنه نشده و از خاطر نرفته است. این دروغ است که انسان به مرگ عزیزان نیز عادت می کند. به خارخلیده در قلب چگونه می توان عادت کرد. هنوز مادران سر از خاک عزیزان بر نگرفته اند. همین دیروز بود که نامه ها و گزارشات رسیده از ایران به رادیو زحمتکشان را می خواندم و اشگ می ریختم. بر رفتن رفیقانی که می شناختم و انهایی که نمی شناختم. بسیار جوان بودند. پاره ای از تن ملت. در آرزوی زندگی، عشق، کار و ایجادگری. در روزهای انقلاب، باتمام شور جوانی آزادی را فریاد می زدند. برای همگان عدالت می خواستند؛ هنوز جای شلاق دوران شاهی بر کف پای بسیاریشان از بین نرفته بود. باور کردنی نبود. هر چند انقلاب با خود خشونت نیز به همراه می آورد؛ مرگ را به امری عادی بدل میسازد. در فضای انقلاب سره و ناسره به هم امیخته می شود و احساس بر عقل چیره می گردد.

بدینگونه نخستین اعدام های جمهوری اسلامی اعتراض کسی را بر نمی انگیزد. حال از خود می پرسیم چرا؟ چرا چشم بر اعدام های پشت بام مدرسه مروی فرو بستیم؟ اعدام نخستین بهائیان را دیدیم دم بر نیاوردیم. اعدامهایی که از فردای بقدرت رسیدن حکومت اسلامی آغاز شد و تا امروز ادامه دارد. هیچکس از تیغ اخته در دست حکومتیان مست قدرت در امان نیست. دم فرو بستیم، چرا که میخواستیم از کوتوله های تاریخ دمکرات های انقلابی بسازیم. در چنین ساختن و پرداختن یکطرفه ای بود که بسیاری از اصول را زیر پا نهادیم. سیما یک اپوزسیون مستقل و متکی به خود و نیروهای اجتماعیش را از دست دادیم و به جای تلاش برای وحدت تمام نیروهای اپوزسیون؛ سیاست اتحاد یک جانبه را زیر عنوان شکوفائی جمهوری اسلامی پیش بردیم و امکان سرکوب تک تک نیروها را به او دادیم و نهایت خود نیز قربانی شدیم. قربانیانی رفته در خاک و قربانیانی زنده در فراسوی خاک وطن.

دردآور این که هنوز بعد از این همه قتل و کشتار حاضر نیستیم فتوا دهندگان، اجرا کنندگان و تداوم بخشندگان به این جنایت ها را بی آبرو سازیم. چرا که هر بار سیاستی تازه اصول ما را در سایه قرار می دهد. گاه اصلاح طلب تر از اصلاح طلبان و گاه معتدل تر از اعتدال طلبان. حال اینکه اگر اراده واقعی بر اصلاح و اعتدال وجود دارد و جنگ بر سر لحاف ملا نیست، دفاع از زندگی و محکوم کردن کشتارهای جمعی ملاک اساسی اصلاح طلبی و اعتدال خواهی است. تا زمانی که چوبه های دار در سرتاسر این سرزمین بر پاست و تا زمانی که این فتوای جنایتکارانه خمینی <اقایانی که تشخیص موضوع بر عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنید و سعی کنید (اشداء علی الکفار > (به قوت خود باقی است و قاضی صلواتی حکم اشداء علی الکفار را صادر می کند خون کشته شدگان و شهیدان می جوشد و ما را به دادخواهی فرا می خواند. چرا که مردگان آن سالها و این سالها <عاشق ترین زندگان بودند > و گورشان در گلوگاه ماست! و هزاران بلبل عاشق در این گلو گاه می خوانند.

آخر «باغ شود سبز و سرخ گل به بر آید»

گرامی باد نام و یاد جانبختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد

اردوغان عهدشکنی کرد و عامل اصلی شکست مذاکرات است



مصاحبه تاریخی دمیرتاش با روزنامه حریت

صلاح الدین دمیرتاش در این مصاحبه جزئیاتی را در اختیار ما گذاشت که پیشتر هرگز درباره آنها چیزی نگفته بود. از بسیاری جهات این یک مصاحبه تاریخی است. رئیس مشترک HDP می گوید با رد فراهم کردن ضمانت های قانونی از سوی حکومت برای ترک سلاح نیرو های PKK و هم زمان ساخت استحکامات نظامی جدید، آتش بس در ترکیه به پایان رسید.

پروسه آشتی با نامه عبدالله اوجلان رهبر حزب کارگران کردستان (PKK) آغاز شد که در مراسم نوروز سال ۲۰۱۳ در شهر دیاربکر برای عموم قرائت شد و در آن آمده بود که «دوران مبارزه مسلحانه به پایان رسیده است». این پروسه اکنون با یک وقفه جدید روبرو شده است. در چند روز گذشته فاجعه شهر سوروج روی داد. سپس PKK دو پلیس را در دو شهر به قتل رساند و ترکیه عملیات نظامی خود را هم علیه فنبدیل، منطقه کوهستانی مرکزی که مرکز فرماندهی چریک های PKK در آن واقع است، و هم علیه مواضع دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در سوریه آغاز کرد. یک وضعیت جنگی جدی در کشور حاکم است. هر کسی به گونه ای خاص زمان بندی وقایع را طرح می کند و هر کسی ادعایی متفاوت دارد درباره اینکه ما چگونه به این مرحله رسیدیم.

همه منتظر صلاح الدین دمیرتاش رئیس مشترک حزب متمرکز بر مسأله کردها، حزب دموکراتیک خلق ها (HDP)، بودند که پس از چند روز سکوت اختیار کردن بالاخره سخن بگوید و اظهار نظری بکند. او چه می گوید؟ چگونه عمل می کند؟ من از دمیرتاش درباره همه ادعاهای مطرح سؤال کردم؛ او جزئیاتی را در اختیار ما گذاشت که پیشتر هرگز درباره آنها چیزی نگفته بود. به باور من از بسیاری جهات این یک مصاحبه تاریخی است.

- هر کسی ترتیب زمانی متفاوتی از وقایع مرتبط با «پروسه آشتی» در ذهن دارد، و درباره اینکه آتش بس چگونه به پایان رسید و چه کسی نخست میز مذاکره را ترک کرد، ادعاهای متفاوتی مطرح شده است. نظر شما چیست؟

دوره ای که از ۲۰۱۳ آغاز شد و تا امروز ادامه یافت دوران آماده سازی برای توافق دلمه باغچه بود؛ این ها همه پیش درآمد بود. به عنوان یک واقعیت باید نخست ببینیم توافق دلمه باغچه چگونه حاصل شد.

- قبل از آن، یکی از کلیدی ترین

بخش های پروسه موضوع ترک سلاح و ترک مخاصمه نیرو های PKK بود. نخست وزیر در بیانیه های چند روز گذشته خود روی این مسأله تأکید کرده بود. وی گفت طرف کردی ترک سلاح نکرد؛ آنها به وعده های خود عمل نکردند. در دوره ترک سلاح چه اتفاقی افتاد، می توانید جزئیات آن را برای ما بگویید؟

در ابتدای مذاکرات امرالی که من هم در آن شرکت داشتم، اوجلان فکر می کرد ترک سلاح باید خیلی سریع انجام شود. وی گفت: «این کار نباید به طول بیانجامد. ما با حکومت توافق کرده ایم و آنها قانون ترک سلاح را تدوین خواهند کرد. ما باید ترک سلاح را خیلی سریع انجام دهیم به طوری که باعث تحریک کسی نشود. ما با هیأت حکومتی به توافق رسیدیم. قانون مربوطه به زودی و در زمان خیلی کمی تصویب خواهد شد.»

- این قانون چه اهمیتی داشت؟

بگذارید این گونه توضیح دهم: مردان و زنان مسلحی در کوهستان ها هستند، اینطور نیست؟ ترک سلاح به این معنی است که این افراد برای رسیدن به خانه های خود از شهر ها، روستا ها و مناطق مسکونی عبور خواهند کرد. خوب، نیرو های امنیتی با دیدن این افراد چه کار می کنند؟ قاضی، داد ستان، فرماندار و استاندار چه کار می کنند؟ آیا روی خود را بر می گردانند؟ اگر روی خود را بر نگردانند چه؟ اگر در آینده مورد سؤال قرار گیرند که «افراد مسلح از پیش چشمان شما عبور کردند، شما چرا هیچ واکنشی نشان ندادی؟»، چه؟ دقیقاً به همین دلایل قانونی باید وجود داشته باشد که ترک سلاح را پوشش دهد. و حکومت متعهد شد که این قانون را تدوین خواهد کرد.

- حکومت به چه کسی وعده داد، به اوجلان؟

بله، ما نیز پس از بازگشت از امرالی با هیأت حکومتی دیداری داشتیم. ما به آنها گفتیم «شما در امرالی قول دادید که چنین قانونی برای ترک سلاح تصویب خواهد شد». آنها نیز تأیید کردند. بر این اساس ما رفتیم و با وزیر دادگستری وقت، سعدالله ارگین، گفتگو کردیم. او نیز به ما گفت: «همین الان در اتاق مجاور کارشناسان ما مشغول کار روی قانون هستند». من به او گفتم: «کارشناسان ما نیز دارند کار می کنند. اجازه دهید متن های آماده شده را به عنوان قانون ترک سلاح تسلیم پارلمان کنیم». البته یاد آوری می کنم که آن زمان اوجلان اصرار می کرد که خلع سلاح باید همه گیر باشد و شامل فنبدیل نیز بشود. وی همچنین پیشنهاد کرد همه گروه ها در جایی در داخل مرز های ترکیه تشکیل

جلسه دهند. دلیل این امر این بود که قرار بود در میان مدت قانون دیگری نیز تصویب شود که آنهایی که در کوهستان بودند برای پیوستن دوباره به جامعه پایین بیایند. تلاش های چشمگیر اما بدون تصویب هیچ قانونی

- نقطه شکست در این مرحله کجا بود؟

من دارم همه جزئیات را می گویم تا مردم آگاه باشند. پس از گفتگو با ارگین وزیر دادگستری ما به فنبدیل رفتیم. من به آنها گفتم که هم وزارت دادگستری و هم ما داریم روی قانون کار می کنیم. بر اساس این صحبت ها مراد قاراپیلان [فرمانده ارشد PKK] گفت «ما تصمیم گرفته ایم ترک سلاح کنیم. به محض اینکه تصویب قانون اعلام شود ما ترک سلاح را شروع می کنیم و آن را به سریع ترین شکل ممکن به پایان می بریم». در آن دوره سعدالله ارگین وزیر دادگستری به شدت فعالیت کرد و تلاش زیادی برای تصویب قانون از خود نشان داد، اما ادامه کار توسط نخست وزیر وقت که اردوغان بود متوقف شد. وی گفت «نه قانونی داریم و نه هیچ چیز دیگری» و متعاقب این اظهار نظر یک بحران سر بر آورد. به فنبدیل باز گشتیم و هیأت حکومتی به امرالی رفت. آقای اوجلان خطرات ترک سلاح بدون یک چارچوب قانونی را توضیح داد، اما ما بعداً متوجه شدیم که این قانون تصویب نخواهد شد. بر این اساس در دیدار بعدی عبدالله اوجلان گفت: «ما نتوانستیم اهمیت این قانون را به آنان تفهیم کنیم. با این حال من می خواهم ترک سلاح انجام شود». بعداً اردوغان گفت «بگذارید اسلحه هایشان را به خاک بسپارند و ترک مخاصمه کنند». اما هیچ قانونی یا چنین چیزی در کار نیست. چه کسی اسلحه اش را دفن خواهد کرد و آن را کجا دفن خواهد کرد؟ آنها چگونه اسلحه هایشان را دفن خواهند کرد؟ با این بحران موضوع ترک سلاح ۴۵ روز به طول انجامید. این یک واقعیت است که بر اساس توافق صورت گرفته قانون بلافاصله تصویب می شد و ترک سلاح کامل در عرض ۴۵ روز به انجام می رسید.

- سپس ترک سلاح آغاز شد و به رسانه ها اجازه داده شد شاهد قسمتی از آن باشند، اما تکمیل نشد، درست است؟

اگر چه فنبدیل این کار را بسیار خطر ناک می دانست اما به خاطر خواسته اوجلان که «به هر طریق آن را شروع کنید»، ترک سلاح آغاز شد. یک برنامه زمانی برآورد شده بود تا همه نیرو ها در ترکیه جمع شوند و ترک سلاح کنند. ...

ادامه در صفحه ۱۰

شکاف درآمد - هزینه کارگران ۲ میلیون شد



کسری درآمد و هزینه خانوار کارگری به بالاترین حد خود رسیده و در حالی دریافتی مشمولان قانون کار در سال جاری ۱۰ تا ۱۶ میلیون تومان است که بانک مرکزی هزینه سال گذشته خانوار را ۳۲,۸ میلیون تومان می‌داند.

نمایندگان کارگران می‌گویند کسری معیشتی خانوارهای کارگری به ویژه گروه‌های حداقل بگیر جدی است و ادامه این روند باعث تشدید مشکلات مالی کارگران خواهد شد. آنان همچنین عنوان می‌کنند دستمزدهای فعلی به هیچ وجه تامین کننده نیازها و هزینه‌های خانوارهای کارگری نیست و این مسئله در یکی دو دهه اخیر از معضلات جدی مشمولان قانون کار بوده است.

مهمترین مسئله کارگران این است که سال‌های متمادی تلاش می‌کنند تا بهبودی در وضعیت دریافتی‌ها و دستمزد آنان حاصل شود اما تاکنون امکانی برای ترمیم دستمزدها فراهم نشده است. مقامات کارگری می‌گویند شورای عالی کار سال‌هاست با نظر دولت تصمیمات مصلحتی می‌گیرد و عدم اجرای قانون در این بخش، باعث شده است تا شکاف بین مزد و هزینه‌ها میلیونی شود. بررسی گزارش‌های معیشتی کارگران هم نشان می‌دهد در سال‌های اخیر روند کسری معیشتی خانوارها تشدید شده و افزایش‌های سالیانه حقوق و دستمزد نیز نتوانسته است جبران مناسبی در این بخش ایجاد کند. کارگران همواره برای تامین هزینه‌های زندگی خود مشکل دارند و مجبورند بسیاری از هزینه‌های غیرضروری و یا کم‌اولویت را از لیست نیازهای خود خارج کنند.

در زمان تعیین بسته جدید مزد در اسفندماه سال گذشته برخی گزارشات معیشتی کارگران نشان داد هزینه‌های خانوار ۴ نفره در هر ماه به بیش از ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان رسیده است. برخی دیگر از گروه‌های کارگری، این رقم را ۲ تا ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان نیز اعلام کرده‌اند، این در حالی است که حداقل مزد امسال مصوب شورای عالی کار ۷۱۲ هزار تومان و متوسط دریافتی نیز تا یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است.

روایت آماری از شکاف عمیق درآمد و هزینه خانوار کارگری

این ارقام به خوبی نشان دهنده فاصله بین دستمزد و هزینه‌های معیشت اقشار کم درآمد جامعه است. در روزهای اخیر گزارشی از سوی بانک مرکزی ارائه شد که حاکی از هزینه‌های بسیار بالای تامین معیشت در خانوارهای شهری کشور است.

براساس اعلام بانک مرکزی، هر خانوار شهری در سال گذشته ۳۲ میلیون و ۸۷۶ هزار تومان هزینه داشته که این میزان

نسبت به ۲۸ میلیون و ۴۴۶ هزار تومان سال ۹۲، ۱۵,۶ درصد افزایش نشان می‌دهد. بنابراین طبق آنچه که بانک مرکزی اعلام کرده، هزینه‌های زندگی اقشار مختلف کشور در سال گذشته نسبت به سال ۹۲ به میزان ۴ میلیون و ۴۹ هزار تومان افزایش نشان می‌دهد.

اهمیت بررسی گزارش معیشتی بانک مرکزی این است که بدانیم حداقل دستمزد ۱۲ ماه سال جاری مشمولان قانون کار تنها ۸ میلیون و ۵۴۴ هزار تومان است که با احتساب عیدی پایان سال این رقم نهایتاً به ۱۰ میلیون تومان خواهد رسید.

با این وجود، ارقام یادشده در نهایت به دست حداقل بگیران در سال جاری نخواهد رسید، چرا که حتماً برخی کسور قانونی از جمله مالیات و بیمه از ارقام دریافتی کارگران کسر می‌شود. نکته حائز اهمیت این است که مقایسه ارقام دریافتی امسال کارگران با برآورد هزینه‌های زندگی در سال گذشته صورت می‌گیرد، بنابراین یقیناً هزینه‌های زندگی در سال جاری بیش از حدود ۲۳ میلیون تومان اعلام شده بانک مرکزی است که اگر همان افزایش سال ۹۲ تا ۹۳ را نیز در نظر بگیریم، هزینه‌های امسال خانوارهای شهری کشور به ۲۸ میلیون تومان نیز خواهد رسید.

علاوه بر این، اگر متوسط دریافتی امسال مشمولان قانون کار یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان در هر ماه فرض شود در نهایت با احتساب عیدی پایان سال، آنها ۱۶ میلیون تومان درآمد خواهند داشت که البته این رقم بدون محاسبه کسورات قانونی بیمه و مالیات است که خود می‌تواند رقم قابل توجهی از دریافتی نهایی کارگران را کاهش دهد.

بنابراین، براساس گزارشی که بانک مرکزی ارائه کرده، حداقل بگیران مشمول قانون کار در سال جاری براساس قیمت‌های سال گذشته حدود ۲۲ میلیون تومان کسری درآمد خواهند داشت که این رقم برای سایر گروه‌های مزدی با فرض درآمد متوسط ماهیانه یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان، حدود ۱۷ میلیون تومان می‌شود.

کسری درآمد از ۱۷ تا ۲۲ میلیون تومان در سال

براساس همین شاخص، در سال جاری هر خانوار کارگری ماهیانه دستکم ۲ میلیون و ۲۸ هزار تومان کسری درآمد خواهد داشت که افزودن هزینه‌های مربوط به بیمه و مالیات به آن، بر این کسری خواهد افزود. در چنین شرایطی، کارگران مجبور به حذف بسیاری از نیازهای ماهیانه خود مانند مسافرت، پوشاک، حتی خوراک و بهداشت، حمل و نقل و غیر خواهند شد، همچنین ممکن است از یک خانواده بیش از یک نفر برای تامین هزینه‌های زندگی تلاش کنند.

بر پایه این گزارش، به نسبت قیمت‌های سال گذشته، متوسط بگیران مشمول قانون کار در سال جاری به ازای هر ماه کارکرد یک میلیون و ۵۴۰ هزار تومان کسری خواهند داشت که اگر به این رقم، بیمه و مالیات افزوده شود، کسری درآمدی بیشتر می‌شود.

رحمت‌الله پورموسی در گفتگو با مهر با بیان اینکه کسری معیشتی و درآمدی خانوارهای کارگری و اقشار ضعیف، تبعات اجتماعی به همراه خواهد داشت، گفت: با وجود اینکه بیش از ۹۴ درصد کل کارگران کشور در حال حاضر

قرارداد موقت هستند، حتی درآمد درصد قابل توجهی از آنها در سال ۹۴ کمتر از ۱۶ میلیون تومان خواهد بود، چون بیش از ۷۰ درصد کارگران قراردادی کشور، تنها حداقل دستمزد ۷۱۲ هزار تومانی را در هر ماه دریافت می‌کنند. دبیرکل کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور اظهارداشت: در بسیاری از موارد حتی کارفرمایان پرداخت حداقل دستمزد ۷۱۲ هزار تومانی را نیز رعایت نمی‌کنند، بنابراین نمی‌توان تصور کرد بیشتر کارگران بتوانند ماهیانه درآمدی بالاتر از یک میلیون تومان داشته باشند.

پورموسی ادامه داد: دستکم یک سوم کارگران حقوق و مزایای واقعی را دریافت نمی‌کنند. زمانی که حقوق کارگر به اندازه کافی نباشد، قطعاً ضرر و زیان آن به جامعه باز خواهد گشت، چون حداقل مزدهای فعلی تامین کننده هزینه‌های زندگی نیست. این مقام مسئول کارگری کشور تصریح کرد: هم اکنون کارگرانی که در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند، باید بیش از ۵۰ درصد درآمدهای خود را تنها به هزینه اجاره مسکن اختصاص بدهند. علاوه بر این، افراد هزینه‌های دیگری نیز دارند که باید تامین شود.

برخی روزانه ۲۰ ساعت کار می‌کنند

وی اظهارداشت: به صورت کلی باید عنوان کرد دریافتی‌های فعلی، توان تامین هزینه‌های زندگی کارگران را ندارد و این مسائل باعث شده است تا برخی کارگران حتی به دنبال شیفت‌های دوم و سوم نیز باشند. با این وجود، در قانون کار ساعت کار مجاز روزانه ۷ ساعت و ۲۰ دقیقه تعیین شده است که در نهایت با اضافه کار نباید بیشتر از ۱۰ تا ۱۲ ساعت باشد و بیشتر از این، کارایی افراد را از بین خواهد برد.

دبیرکل کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور گفت: مسائل معیشتی و کمبودهای درآمدی باعث شده است تا برخی افراد روزانه ۱۸ تا ۲۰ ساعت هم کار کنند که این نوع کار کردن اولاً بهره‌وری نیروی کار را زیر سؤال می‌برد و کارگر مجبور است برای ۱۸ ساعت کار روزانه، انرژی خود را تقسیم کند و این مسئله باعث می‌شود تا نتواند در هیچ یک از محل‌های کاری خود بهره‌وری لازم را داشته باشد.

به گفته پورموسی، کار زیاد می‌تواند آرامش روحی و روانی افراد را نیز بهم بریزد و افراد مجبور باشند به صورت مداوم به مسائل معیشتی فکر کنند. با این نوع کار کردن، علاوه بر بیشتر شدن حوادث شغلی، خانوار نیز دچار مشکلاتی می‌شوند، همچنین بیماری‌های شغلی در اثر مسائل معیشتی و کار زیاد بروز خواهد کرد.

وی خاطرنشان کرد: در کنار آسیب‌های ذکر شده، اشتغال افراد در دو تا سه شغل باعث می‌شود تا بسیاری از جوانان آماده به کار نتوانند فرصت ورود به بازار کار را پیدا کنند، بنابراین مسائل معیشتی و در نتیجه کار زیاد افراد باعث افزایش نرخ بیکاری نیز می‌شود.

منبع: خیرگزاری مهر

«دولت امنیت جهانی»: لویاتان سده بیست و یکم؟



مازیار کاکوان

پایه‌ای‌ترین حقوق طبیعی انسان، حقوق طبیعی دیگری چون آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌داد. هابز بیش از هر فیلسوف سیاسی هم‌عصر خود بر این اصل آگاه بود که سیاست، به تحقق آماج‌های مطلوب منحصر نمی‌شود بلکه آمیزه‌ایست از آماج‌های مطلوب، مطالبات ضرور و اقدامات ممکن. آنچه مطلوب است، باید ضروری و ممکن نیز باشد.

آشوب‌ها و ناامنی‌های ناشی از لشکرکشی‌ها، جدال‌های قومی، منطقه‌ای و جنگ‌های مداوم زیر لوای دین، فروپاشی قدرت‌های فتودالی را تسریع کرد و درعین‌حال به تقویت حکومت‌های متمرکز و مطلقه انجامید. لویاتان هابز تجسم یک نیروی مطلقه قاهر است که در برابر تأمین نظم متکی بر امنیت و منافع مردم، آن‌ها را از دیگر حقوق سیاسی و مدنی‌شان محروم و به خود منحصر می‌کند.

اجتماعی، انگیزه پیروی او از قدرت عمومی است. به بیان دیگر؛ فرمان‌برداری مدنی انسان، ناشی از نیاز درونی او به امنیت و آسایش است.

برای سده بیست و یکم هنوز نمی‌توان نامی نهاد. آیا سده ما عصر نظارت و کنترل جهان، عصر شفاف شدن زندگی مردم همچون کتابی گشوده در برابر مراکز تفتیش افکار است؟

آحاد مردم بنا به قراردادی اجتماعی حقوق خود را به دولت واگذار می‌کنند و از آن فرمان می‌برند تا دولت، امنیت آن‌ها را تأمین و حفظ کند و از جنگ و خشونت که بلای جان آدمی است، جلوگیری کند. بدین‌سان قدرت مطلقه‌ای برآمده از اراده آحاد مردم (اما کاملاً متمایز از آن)، در هیئت هیولایی بنام لویاتان پدید می‌آید که نیرومندتر از انسان طبیعی است و نقش اصلی آن؛ "حفظ امنیت مردم" است.

به نظر هابز بهایی که مردم باید در ازای برخورداری‌شان از صلح و آسایش، به دولت بپردازند؛ التزام به اطاعت از قوانین حاکم است، مشروط بر آنکه حاکم، قادر به حراست از ایشان باشد. بهر حال ثمره این قرارداد اجتماعی، برآمد دولت به‌مثابه قدرتی بلامنازع و مطلقه است.

از انتشار لویاتان در نیمه سده هفدهم تا تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در نیمه سده بیستم، موازین حقوق طبیعی و مدنی سیری فرازمند داشته است؛ پنجاه سال پس از هابز، مونتسکیو سخن از "اصل تفکیک قوا" به میان آورد. صد سال پس از او، جان لاک شرایط "حاکمیت مردم" را مطرح کرد. دو سده بعد، اندیشمندان قرن نوزدهم چشم‌اندازهای نوینی را در عرصه عدالت اجتماعی و حقوق مدنی گشودند و در نیمه سده بیستم، اعلامیه جهانی حقوق بشر و سپس میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به تصویب دولت‌ها رسید.

اگر در سده هفدهم مسئله قدرت سیاسی (دولت) در کانون مباحث فلسفه سیاسی قرار داشت، در سده هجدهم، تمرکز مباحث، بیشتر بر مفهوم آزادی، مالکیت و حکومت مدنی بود. در سده نوزدهم، عدالت اجتماعی و حقوق و آزادی‌های مدنی جایگاه ویژه‌ای یافت. و در سده بیستم، مفهوم دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و حقوق بشر برجسته‌تر شد. اروپا در پایان جنگ‌های سی‌ساله (۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸) تشنه صلح، امنیت و نظم بود. صلح و امنیتی که به‌مثابه

سیصد و شصت و پنج سال پیش در نیمه سده هفدهم، در قلمروی فلسفه سیاسی کتابی نوشته شد که مهم‌ترین اثر تحلیلی درباره دولت مدرن بود. کتابی با عنوان مهیب "لویاتان" (Leviathan) - هیولای قدر قدرت افسانه‌ای. توماس هابز که تحلیلگر قدرت سیاسی بود، با تقدس‌زدایی از "منشا الهی و آسمانی" حکومت‌ها، قرارداد اجتماعی را مبنای مشروعیت دولت شمرد و در فلسفه سیاسی خود کوشید تا حقوق طبیعی انسان را با سازوکار قدرت پیوند دهد. او بر آن بود که انسان‌ها به انگیزه صیانت نفس و حفظ صلح و آسایش خود، جامعه مدنی و دولت را پدید می‌آورند. در پرتو تحلیل‌های اندیشمندانی چون هابز بود که از سده هفدهم به‌تدریج حقوق طبیعی متافیزیک جای خود را به حقوق طبیعی خردگرا سپرد.

خطر فزاینده مجتمع‌های نظامی- صنعتی برای دموکراسی و حقوق بشر، از سال ۱۹۶۱ مطرح بود. اما این خطر از آغاز سده بیست و یکم، با فناوری پیشرفته اطلاعاتی و امنیتی ابعاد شگفت‌انگیزی یافته است

اروپا در نیمه نخست سده هفدهم عرصه آشوب‌های اجتماعی، تفرقه‌های دینی، تاخت‌وتازهای منطقه‌ای و جنگ‌های خانمان‌سوز سی‌ساله بود. هابز با نگارش لویاتان می‌خواست بر این دوره نکبت زده و پرآشوب نقطه پایان گذارد و آدمی را از وضعیت جنگی- که در آن "انسان، گرگ انسان است" - به وضعیت مدنی سوق دهد. هدف اصلی او یافتن راهی برای پیشگیری از وقوع جنگ در آینده بود. هابز هرچند قوانین طبیعی را "وجداناً الزام‌آور" می‌دانست اما امنیت را پیش‌شرط این الزام می‌شمرد و بر آن بود که حق صیانت نفس، اصل بنیادین حقوق طبیعی است.

از نظر هابز "قانون اول طبیعت" اصل صیانت نفس بود، "قانون دوم"؛ درک و پذیرش ضرورت سازش با دیگران از طریق قرارداد اجتماعی، و "قانون سوم"؛ اصل پایبندی به این پیمان. او نوشت که نیاز طبیعی انسان به امنیت و بهره‌گیری از موهبت‌های

انگلهارت ویژگی‌های اصلی دوره پس از ۱۱ سپتامبر را ردیابی کند و سایه روشن آن را نشان دهد. او بر روند خصوصی‌سازی‌ها از طریق درآمیختگی شرکت- دولت‌ها انگشت می‌نهد

بدیهی است که هابز در سده هفدهم، از تحولاتی که در اثر انقلاب‌های صنعتی، اجتماعی و سیاسی، در مناسبات جامعه و قدرت پدید آمده بود (و او تنها آغازش را دیده بود)، نمی‌توانست تصور روشنی داشته باشد. اما امروز؛ در سده بیست و یکم، که فلسفه سیاست از عرصه درک قدرت و قبضه آن به قلمروی تأمین حق مردم در مهار قدرت و اداره حکومت فراروییده است، آیا ظهور لویاتان دیگری ممکن و موجه است؟ آیا چنین خطری جامعه متمدن امروز را تهدید می‌کند؟ این، پرسشی است که تام انگلهارت اندیشمند آمریکایی می‌کوشد در کتاب "حکومت سایه" (Shadow Government) به آن پاسخ دهد.

پنجاه سال پیش کتابی بنام "حکومت نامرئی" در آمریکا منتشر شد که محتوای آن، اقتدار روزافزون دستگاه‌های اطلاعاتی در آمریکا و نقش پنهان آن‌ها به‌عنوان کانون‌های مقتدری بود که حتی رئیس‌جمهور آمریکا نیز بر تمامی تصمیم‌ها و اقدامات آن نظارت ندارد. این حقایق تکان‌دهنده، امروز ابعاد مهیب‌تر و مهارناپذیرتری یافته است. تام انگلهارت در کتاب "حکومت سایه"، سازوکار این دستگاه‌ها را نه چون نیم سده پیش در مقیاس ملی بلکه در ابعاد جهانی آن بررسی کرده است. ...

ادامه در صفحه ۸

"جهانی دیگر، جهانی بهتر" ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم

«دولت امنیت جهانی» ...

ادامه از صفحه ۷

"حکومت سایه" توصیف نیرویی است متکی بر یک ساختار اطلاعاتی-امنیتی جهانی که به پشتوانه نیروی ابرقدرتی منحصربه‌فرد و تأمین یا تداوم وضعیت جنگی، می‌کوشد جهان را اداره کند. انگلهارت می‌نویسد: «ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد و به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به دستاویز جنگ با تروریسم جهانی با صرف بودجه‌های سرسام‌آور اطلاعاتی، امنیتی، تسلیحاتی و به‌کارگیری فناوری پیشرفته در جنگ سایبری و پروپاگاندا، به هیئت هیولایی جهانی در آمده است. به‌گونه‌ای که اینک می‌توان از یک حکومت امنیتی جهانی آمریکایی سخن گفت که دامنه جاسوسی و دخالت آن در امور جهانیان، نامحدود و نامشروط است. قلمروی دنیای مجازی، از اطلاعات روزمره و عادی کاربران تا زرادخانه‌های اطلاعاتی دولت‌ها، آوردگاه و آماج ستادهای جنگ سایبری است. جنگی بی‌وقفه و نامحدود که پشتوانه‌اش امکانات مالی هنگفت و فناوری بسیار پیچیده و پیشرفته است.»

خطر فزاینده مجتمع‌های نظامی-صنعتی برای دموکراسی و حقوق بشر، از سال ۱۹۶۱ مطرح بود. اما این خطر از آغاز سده بیست و یکم، با فناوری پیشرفته اطلاعاتی و امنیتی ابعاد شگفت‌انگیزی یافته است. در کتاب "حکومت سایه" می‌خوانیم که چگونه پس از ۱۱ سپتامبر به هنگامی که مردم آمریکا با اخبار و داستان‌های ساخته‌وپرداخته مربوط به خطر تروریسم بین‌المللی و امثال آن مشغول بودند، دولت امنیت ملی (National Security State) توانسته است به یک رژیم اطلاعاتی-امنیتی جهانی تبدیل شود. انگلهارت در توصیف کارکرد این قدرت می‌نویسد: "اصل تکنیک قوا بر استقلال سه قوه از یکدیگر و نظارت آن‌ها بر یکدیگر به‌منظور حفظ توازن قوا در ساختاری دموکراتیک مبتنی است. اما امروز در ایالات متحده این اصل مخدوش شده است. زیرا اینک قوه چهارمی بنام دولت امنیت ملی، سه قوه دیگر را تحت شعاع قرار داده است. پس از ۱۱ سپتامبر هیچ تقاضایی از جانب این سازمان مطرح نشد که کنگره آمریکا آن را برآورده نکرده باشد. بی‌آنکه نظارتی متناسب با اختیاراتی که دارد بر آن اعمال شود... آمریکاییان و بسیاری از مردم جهان هم‌اینک قربانیان جنگی گسترده و نامحدود در مقیاس جهان آرولی (Orwellian) هستند. آن‌چنان تحت نظرند و آن‌چنان با داده‌های موهوم و اطلاعات دروغین تغذیه می‌شوند که کابوس قربانیان رمان ۱۹۸۴ در برابر آن رنگ می‌یازد. ما آمریکاییان در این سریال بی‌وقفه با دکورهای پرهزینه و باشکوه و سناریوهای دروغین و تعهدات لاف زنانه، چنان سرگرمیم که مجال آن را نمی‌یابیم به خود آیم و بپرسیم: چرا باید در همه‌جا دخالت کنیم و مسائل همه کشورها را حل کنیم؟"

بنا به پژوهش نیک ترز در سال ۲۰۱۲، ایالات متحده آمریکا در ۱۲۴ کشور (یعنی

دوسوم کشورهای جهان) درگیر "عملیات ویژه" پنهان و یا آشکار بوده است. دولت امنیت ملی و نخبان مستقر در ستاد مشترک "عملیات ویژه"، نیروی خود را در همه نقاط داغ و تنش خیز جهان متمرکز کرده‌اند. نقطه‌ای در جهان نیست که تحولات آن از دید این هیولای هزار چشم-که همچون لینه (آرگونات اساطیر یونان)، چشمانش ژرفای زمین و فراسوی آسمان را می‌بیند- پنهان بماند. این اقتدار، بیش از آنکه تجلی عظمت یک امپراتوری باشد، کابوسی است برآشوبنده حیات صلح‌آمیز در سیاره ما.

انگلهارت می‌نویسد: «آمریکا به دلیل گستردگی حضورش در همه نقاط به‌اصطلاح داغ جهان، همواره در وضعیت جنگ (جنگی مستمر) قرار دارد. گویی این حالت به طبیعت ثانویه حیات امپراتوری ما بدل شده و با DNA سیاسی دولت امنیت ملی عجین شده است. همین نگرش و منش است که مسئولان دولت جورج بوش را بر آن داشته که لاف زنانه بگویند: ما اینک یک امپراتوری هستیم و حقانیت ما در اراده و عمل ماست!»

کتاب "حکومت سایه" به بررسی کارنامه مجتمع‌های نظامی-صنعتی-اطلاعاتی می‌پردازد و از نقش آن‌ها در "دشمن‌یابی" و اختراع انواع "فتنه‌جویانی که منافع ملی آمریکا را تهدید می‌کنند"، پرده برمی‌دارد. "دشمنان" ساخته‌وپرداخته‌ای که مهره‌هایشان تنها بر نطق پروپاگاندا آراسته شده است. "دشمنانی" که همچون "رعایای" فتودال گوگول در نفوس مرده، وجود خارجی ندارند. دیک چنی (معاون جورج بوش) نظریه‌ای داشت که به "دکترین یک درصد" معروف شده است. بنا به این نظریه: «حتی اگر یک درصد احتمال آن باشد که کشوری، روزی به ما حمله کند، ما باید آن را خطری قطعی و صد در صد بدانیم.» انگلهارت در فصل نخست کتاب خود از "مذهب سِرّی حکومت سایه" و ویژگی‌های آن می‌گوید: «هسته اصلی پیکره دولت امنیت ملی شبیه حلقه‌ای ممتاز از مروجان یک فرقه دینی است. قانونی که برای خود، اصول مقدس و لازم‌الاجرای دارد و نصوصی تخطی‌ناپذیری که به‌دقت بایگانی و طبقه‌بندی‌شده و رهنمای عمل آن است. فرقه‌ای که احکام جزمی خود و مجاهدان مجری آن احکام را دارد. ارض موعودش به‌اصطلاح وطن است و نام امروزین حوزه علمیه‌اش، اتاق فکر است. معبودی یکتا و لاشریک دارد که همچون ناظری در آسمان، همه موجودات را می‌باید و از همه اسرار آن‌ها آگاه است... اسنودن، راهب همین دیر بود. اما به جرم آنکه نوری بر مخزن اسرار آن افکند به‌حکم خیانت همچون یهودا تکفیر شد.»

انگلهارت درباره پیشینه و روند ظهور "حکومت سایه" می‌نویسد: «در سال ۱۹۶۴ کانون اطلاعات آمریکا (Intelligence Community) شامل ۹ سازمان عضو از جمله CIA، DIA (سازمان امنیت ملی) بود که هزارتویی از شبکه‌های اطلاعاتی و جاسوسی در اختیار داشت. ساختار این کانون روزبه‌روز

پیچیده‌تر و کارآمدتر شد، آن چنانکه قادر بود عملیات سِرّی خود را در چهارگوشه گیتی به راه اندازد و آن را با طیف گسترده‌ای از تنش‌های داخلی در این یا آن نقطه هماهنگ سازد و حکومت‌هایی را بی‌ثبات و یا سرنگون کند. کانون اطلاعات، امروز شامل ۱۷ نهاد رسمی است که یکی از آن‌ها سازمان اطلاعات زمین-فضایی ملی است، که به معنای واقعی کلمه همچون چشمی در آسمان، جهان را شب و روز می‌باید. محتوای همه داده‌های مجازی را ضبط، طبقه‌بندی و بایگانی می‌کند و در صورت لزوم، زیر ذره‌بین تفتیش می‌نهد. به‌رغم حضور کم‌رنگ‌تر نیروی نظامی ایالات متحده، اطلاعات در آستانه سده بیست و یکم، نظامی‌تر شده و مراکز اطلاعاتی‌ای چون سیا عمدتاً توسط ژنرال‌های بازنشسته، به‌صورت شبه‌نظامی اداره می‌شوند و همین‌ها هستند که عملیات محرمانه شبکه پهپادها را هدایت می‌کنند.»

حدود چهار سده از شرایط تألیف کتاب لویاتان گذشته است. اما هنوز "وضعیت جنگی" رفع نشده و امنیت و صلح، دغدغه بنیادین بشر است. اگر لویاتان هابز برخورداری از تبعیت مطلق مردم را حق مشروع خود می‌شمرد، در عوض به تکلیفی بنام تأمین امنیت مردم و پیشگیری از خطر جنگ آینده نیز گردن می‌نهاد. در شرایط نابسامان چهار سده پیش، میان حق و تکلیف لویاتان تناسبی وجود داشت. اما دولت امنیت ملی یا "دولت امنیت جهانی"، نه تنها متعرض حریم حقوق فردی است بلکه امنیت مردم را نیز به مخاطره می‌افکند. از آن مهلک‌تر اینک نه تنها پیشگیری از وقوع جنگ را وظیفه محوری خود نمی‌داند بلکه بدون گردش ارابه جنگ و تداوم وضعیت جنگی، علت وجودی خود را از دست می‌دهد. منشأ اقتدار لویاتان هابز، قرارداد اجتماعی بود. اما منشأ قدر قدرتی "لویاتان سده بیست و یکم"، معافیت از قرارداد و قانون است. به نظر انگلهارت، دولت امنیت ملی نه به میثاق‌ها و موازین سازمان ملل پایبند است و نه حتی به اعلامیه استقلال آمریکا، قانون اساسی و اصلاحیه‌های آن.

سده بیستم به تعبیر تاریخ‌شناس بزرگ، اریک هابسیام سده مطلق‌گرایی‌ها یا عصر نهایت‌ها بود. اما برای سده بیست و یکم هنوز نمی‌توان نامی نهاد. آیا سده ما عصر نظارت و کنترل جهان، عصر شفاف شدن زندگی مردم همچون کتابی گشوده در برابر مراکز تفتیش افکار است؟

تام انگلهارت می‌نویسد: «تلقی ما از آنچه در جریان است، عمدتاً به تجربه و اطلاعاتی برمی‌گردد که مربوط به دوره پیش از ۱۱ سپتامبر است و ما آن‌طور که باید ویژگی‌های دوره جدید را نمی‌شناسیم. اما دوره عوض شده است و ما ...

ادامه در صفحه ۱۶

کنشگری یا مادری، انتخابی که وجود ندارد!

زهرا اسدی



نازلی سه‌ساله است، مریض است و مهد زرفته و در خانه مانده است... زنگ تلفن به صدا درمی‌آید. شماره‌ی ناشناس دعوت می‌کند برای «گفتگویی دوستانه»... می‌گویم نمی‌توانم بیایم، می‌گوید با دخترت بیا... می‌دانم که نمی‌توانم به کوتاه بودن این «گفتگوی دوستانه» اعتماد کنم و نمی‌خواهم نازلی در چنین شرایطی با من باشد... کمی طول می‌کشد تا تمهیداتی برای همراه نبردن نازلی فراهم کنم... و نهایتاً می‌روم، بدون نازلی. محور «گفتگو» کمپین یک‌میلیون امضا است و چندان دوستانه پیش نمی‌رود... معلوم است که قرار نیست سربراه باشم، پس به یاد می‌آورند که دختری دارم که باید بیش از هر چیز به فکر او باشم و تقریباً فریاد می‌زنم که همه‌ی فعالیت‌هایم نه‌فقط برای آینده‌ی دخترم که برای آینده‌ی همه‌ی دختران و زنان سرزمینم است...

این خاطره‌ی کوتاه اولین چیزی بود که هیاهوی جدید بر سر نامه‌ی نرگس محمدی به یادم آورد؛ و گرچه تلخ است که جملاتی از آن دست که در «دیدارهای دوستانه» ی‌ک‌ذایی شنیده می‌شود این بار از زبان کنشگران و فعالان مدنی شنیده شود، اما سوی دیگر این ماجرا، گشایش بحث‌هایی ارزشمند در باب مادری و کنشگری است. بحث‌هایی که به‌شدت خلا آن در فضای اجتماعی/سیاسی ایران حس می‌شود. لازم به ذکر است، در این مطلب من آگاهانه با هویت یک مادر/کنشگر که می‌توانست و می‌تواند جای نرگس یا هر مادر زندانی دیگری باشد، می‌نویسم.

نقد‌هایی که همیشه بیرونی نیستند
حضور زنان در عرصه‌ی فعالیت‌های مدنی و سیاسی که حوزه‌هایی سنتاً «زنانه» شناخته نمی‌شوند، هیچ‌وقت ساده نبوده است. این حضور چه از سوی دیگر کنشگران و چه از سوی اقتدارطلبان، گاه تزیینی و غیرجدی تلقی شده و گاه زاید و مخرب. حافظه‌ی زنان کنشگر، اغلب پر از خاطراتی است از این نوع برخوردها که می‌تواند خود موضوع مطلبی جداگانه باشد. شاکله‌ی اصلی همه‌ی این برخوردهای غیراصولی، اعتراض به فرا رفتن زن کنشگر از کلیشه‌های مانوس زنانگی است و فراخواندن او به بازگشت به همان چهارچوب‌ها. به‌زعم من این بی‌تابی نسبت به فراروی از کلیشه‌های زنانگی نیز، نسبت به زنان در موقعیت‌های مختلف یکسان نیست. زنی که متاهل نیست، با مدارای بیشتری نسبت به زنی که متاهل است مواجه می‌شود و این مدارا درباره‌ی زنی که مادر است به‌مراتب کمتر است. زنی که مادر است در جامعه‌ای که اسطوره‌ی مادری کمتر به‌نقد کشیده شده است، اگر نتوانیم بگوییم تنها یک وظیفه دارد و آن خدمت به فرزندان خود است، می‌توانیم

کودکان، شانه خالی کردن از وظیفه‌ی ایجاد دنیایی بهتر برای فردای کودکانمان است و چنین شانه خالی کردنی گرچه گاه بسیار قابل‌درک است اما قطعاً قابل‌تقدیر نیست.

زن- مادر واحد هیچ استعداد ویژه‌ای نیست

هیچ زنی به‌صرف این‌که زن است نمی‌داند که چگونه باید با کودکش رفتار کند، هر زنی که مادری را تجربه کرده است به‌خوبی می‌داند که حتی بدیهی‌ترین و ساده‌ترین امور مربوط به کودک، نیاز به آموزش دارد و همان‌طور که مادر می‌تواند این آموزش را دریافت کند پدر یا هر فرد دیگری جز مادر نیز می‌تواند. پس چه دلیلی دارد که پرورش کودکان را وظیفه‌ای مادرانه‌ای تلقی کنیم؟ چرا باید این مادران باشند که به خاطر انتخاب ک‌ذایی میان کنشگری و مادری، تخطئه شوند و نه پدران؟ و مهم‌تر از آن اساساً چرا باید جامعه از وظیفه‌ی پرورش کودکان شانه خالی کند و آن را به دوش خانواده بگذارد؟

حق انتخاب برای مادری

در شرایط حاضر که جامعه مسوولیت پرورش کودکان را یکسره به دوش خانواده/زن گذاشته است، برای زنی که آگاهانه و آزادانه مادر شدن را انتخاب کرده است، مادری مسوولیتی شیرین و لذت‌بخش است. مادر/کنشگر نیز که پیشاپیش پایبندی خود به اصول انسانی را ثابت کرده است به‌زعم من شایسته‌ترین فرد برای پرورش فرزند است. در چنین شرایطی به زیر سوال بردن فرزند دار شدن مادر/کنشگر چیزی جز تحمیل کردن محرومیتی جدید به همه‌ی محرومیت‌های پیشین و پسین نیست. چرا باید زنی که می‌خواهد و می‌تواند مادر شود و مادری کند و از این امر لذت ببرد، خود را از چنین مسوولیت لذت‌بخشی میرا کند؟ چگونه می‌توان به بهانه‌ی «حق کودکان» شرایط را از این نیز برای حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی دشوارتر کرد؟ به باور من گرچه کنشگری در ایران نوام با پذیرفتن احتمال بازداشت و زندان است، اما نمی‌توان با تکیه بر این «احتمال» از زنی خواست تا از حق مادری صرف‌نظر کند. علاوه بر این برای تربیت کودک، نه‌تنها نیازی به «حضور» همواره کنار کودک نیست، بلکه گاه «نبودن»ها و «فقدان»ها نقشی بسیار پررنگ‌تر در تربیت کودک داشته‌اند. کودکی که به‌خوبی با این حقیقت آشنا می‌شود که نبودن مادر در کنار او هزینه‌ای است که برای رسیدن به جامعه‌ای انسانی‌تر پرداخته می‌شود، خود بیش‌ازپیش و به شکلی کاملاً عینی و عملی با کنشگری آشنا می‌شود.

موخره

به باور من رنج‌نامه‌ی نرگس، به‌خوبی نشان می‌دهد که او در همراهی دیدن مادری و مسوولیت اجتماعی موفق عمل کرده است. او به‌عنوان ...

بگوییم هیچ وظیفه‌ای برای او ارجح‌تر از مادری شناخته نمی‌شود. از چنین زن/مادری خواسته می‌شود رسیدگی به فرزندان را حتی به تحصیل و اشتغال ارجحیت دهد، خود را کاملاً فراموش کند و چیزی نباشد جز پرستار تمام‌وقت کودکان خود...

از دیگر سو، از آن جایی که کلیشه‌ی مادری با تصویر معصومانه‌ی کودکان تکمیل می‌شود و ناپ‌ترین احساسات نوع‌دوستانه را در خود دارد کمتر می‌توان خطر کرد و آن را به نقد کشید و از «آسمان» به «زمین»‌اش آورد. از همین رو درافتادن با این کلیشه حتی برای فمینیست‌ها نیز ساده نیست و پی‌راه نیست اگر بگوییم این کلیشه جزو آخرین چیزی است که یک مادر فمینیست آن را به چالش می‌کشد.

مادری که در این جامعه زندگی می‌کند خواسته و ناخواسته حامل کلیشه‌ی مادری است، همواره آموخته است که مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه و چه‌بسا تنها وظیفه‌اش تر و خشک کردن فرزندان است؛ ازاین‌رو وقتی در بزنگاه ک‌ذایی انتخاب میان کنشگری و مادری قرار می‌گیرد، خواسته و ناخواسته همه‌ی آن آموزه‌ها بر سرش آوار می‌شود، خود بیش از دیگران، خود را متهم می‌کند که به نزدیک‌ترین کسانی که ظلم می‌کند، حقوق کودکانش را نادیده می‌گیرد و خودخواهانه عمل می‌کند (به‌راستی کدام خودخواهی؟ انتخاب زندان و ناامنی مداوم خودخواهانه است؟)

به‌زعم من این تعارض و تناقض هرگز برای همیشه در زن/مادر کنشگر حل نمی‌شود، او حتی اگر انتخاب کند که کنشگر باشد، باز در بزنگاه‌های مختلف درستی تصمیم خود را بارها و بارها مشکوکانه ارزیابی می‌کند. از آن چه که گفتم می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که موقعیت زن/مادر کنشگر بغرنج‌تر از آن چیزی است که ممکن است از بیرون به نظر بیاید و جنجالی به‌مراتب بزرگتر از آن چه که در بیرون بر سر نقش‌های مادری و کنشگری وجود دارد، در درون او در جریان است.

دوگانه‌ای که وجود ندارد

به باور من دوگانه‌ی جامعه یا فرزند، واقعی نیست و زاده‌ی نگرش نادرست ما به رابطه‌ی خود و جامعه است. زیرا سعادت فرد و جامعه چندان قابل تفکیک نیست و اساساً ممکن نیست که فرزندان زن/کنشگر سعادت‌مند باشند، درحالی‌که در جامعه‌ای رنجور زندگی می‌کنند. فرزندان ما قرار است در همین جامعه درس بخوانند، کار کنند و از حق آزادی بیان و دیگر حقوق انسانی خود بهره‌مند شوند. تلاش برای آفریدن جامعه‌ای انسانی‌تر، درواقع تلاشی است برای سعادت نه‌تنها فرزندان زن/مادر کنشگر بلکه برای سعادت همه‌ی فرزندان جامعه. به این معنا دوگانه‌ی مادری یا کنشگری و خودخواهانه تلقی کردن دومی، اساساً برخاسته از نگرشی نادرست به رابطه‌ی فرد و جامعه است. به باور من فدا کردن کنشگری در پای تر و خشک کردن امروز

مصاحبه تاریخی ...

ادامه از صفحه ۵

این زمان حدود سه ماه تخمین زده شده بود. ما این برنامه زمانی را به اطلاع حکومت رساندیم. آنها به ما گفتند که از این بابت خشنود هستند. تنها چند روز به کلید خوردن ترک سلاح مانده بود که بولنت آرنج سخنگوی دولت در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به پرسشی گفت: «بروند به جهنم. بگذارید هر چقدر که دلشان می خواهد ترک سلاح کنند». این اظهارات تأثیر تکان دهنده ای در قنديل داشت. من شخصاً شاهد این موضوع بودم چرا که در آن زمان من نیز مکرراً به کوهستان قنديل سفر می کردم.

غافلگیری در قنديل

- آیا سخنان آرنج در قنديل موضوع مهمی به شمار می رفتند؟

من این ها را صادقانه به شما می گویم؛ آنها واقعاً بهت زده شده بودند. دلیل این امر آن بود که آنها ترک سلاح را آغاز کرده بودند در حالی که هیچ قانونی هم برای آن تصویب نشده بود، تنها به حساب حرف های اوجالان که می گفت «ما به هر طریقی که شده ترک سلاح می کنیم؛ بلافاصله پس از آن نیز مسأله حل و فصل خواهد شد». آنها تا آن زمان هم به اندازه کافی احساس ناراحتی و نا امنی می کردند. و اگر چه آنها بسیار به تندی واکنش نشان دادند اما فرایند را متوقف نکردند. اما پس از این اتفاقات آنچه در قنديل و در دیگر دیدار های منطقه ای درباره آن بحث می شد این مسأله بود که «در آن مناطقی که گریلا های ما تخلیه می کنند آنها بلافاصله شروع می کنند به احداث ساختمان هایی قلعه مانند و دارای استحکامات به نام ایستگاه پلیس که به "کالکول" معروف هستند. اگر قرار است صلحی برقرار شود، اگر قرار است ما از کوهستان پایین بیاییم چه احتیاجی به این کالکول ها در دل کوهستان ها هست؟»

- از آن طرف نخست وزیر می گوید که خیلی طبیعی است حکومت سد و ایستگاه پلیس بسازد. مشکل واقعی در این میان چیست؟

له، نخست وزیر این موضوع را به درستی متوجه نمی شود؛ من می خواهم آن را توضیح دهم. آنچه آنها می سازند با هدف آبیاری یا تولید انرژی ساخته نمی شود. این سد ها سد های نظامی هستند. این سد ها ساخته می شوند تا مانع از عبور گریلا ها از کوهستان ها و دشت ها شوند؛ آنها زمین های کوهپایه ای را با آب می پوشانند. و بر فراز کوهستان ها جاده های نظامی احداث می شود؛ این ها که بزرگ راه نیستند.

- اما قنديل از قبل از احداث این سد ها و کالکول ها آگاه بود و از آن شکایت داشت، با این وجود پروسه پیش رفت. چرا این مسأله دوباره مطرح شد؟

ساخت وساز ها در خلال ترک سلاح یک بار دیگر مشکل ساز شدند. این مشکل این گونه سر بر آورد، به ویژه با احداث جاده های بتونی بر فراز قله کوه ها تا ماشین

های نظامی بتوانند در امتداد مرز تردد کنند. قنديل موضوع را این گونه تفسیر کرد: «ما داریم ترک سلاح می کنیم اما حکومت که در حال ساختن استحکامات است، پس قصد آنها صلح نیست. ما ترک سلاح می کنیم و آنها جنگ را آغاز خواهند کرد». این بحث ها به این منجر شد که قنديل تصمیم بگیرد «ترک سلاح باید کند تر انجام شود». ما این وضعیت را نیز مستقیماً به اطلاع حکومت رساندیم. مقاومت گزی پارک نیز با همین دوره مقارن شد. واکنش حکومت نسبت به جوانان در گزی پارک به بی اعتمادی طرف کرد به حکومت دامن زد. آنها گفتند «آیا حکومتی که این گونه عمل می کند واقعاً دنبال صلح با ما است؟»

"اردوغان خشمگین است، پروسه باعث کاهش آرای AKP شد"

- در آن زمان اوجالان بیانیه ای صادر کرد درباره لزوم درک بهتر وقایع گزی پارک...

حتی پیش از صدور بیانیه توسط اوجالان قنديل ترمز فرایند ترک سلاح را کشیده بود. اوجالان با بیان اینکه «در چنین وضعیتی ترک سلاح نمی تواند ادامه پیدا کند». موضع آنان را تقویت کرد. این داستان ترک سلاح بود. تنها برجسته کردن رویداد ها بدون بررسی جزئیات اینکه چه کسی چه قولی به چه کسی داد و چه کسی به قول خود وفا نکرد، تحریف واقعیت است.

- اگر قانون ترک سلاح که شما به آن اشاره کردید تصویب می شد، چه اتفاقی می افتاد؟

می دانید آقای اوجالان چه می گفت؟ «گریلا ها با کامیون و اتوبوس و به شیوه ای بسیار سریع به جایی منتقل خواهند شد و ما مذاکرات را در اسرع وقت آغاز خواهیم کرد». این چیزی بود که وی تصور می کرد. به همین دلیل بود که می گفت «من عصبانی می شوم وقتی مراد قاراییلان به من می گوید این کار سه ماه طول می کشد؛ چون باید خیلی سریع انجام شود. چون ما به حکومت چنین گفته ایم». اگر حکومت به تعهد خود پایبند بود، اگر گریلا های PKK با کامیون و اتوبوس به مکان مشخص شده منتقل می شدند، ترک سلاح به پایان می رسید و احتمالاً دوره خلع سلاح کامل نیز آغاز می شد. معلوم است که چه کسی قانون را وضع نکرد.

- خوب، آیا فرایند ترک سلاح که بدون هیچ گونه ضمانت قانونی آغاز شد، هیچ راهی نبود که ادامه پیدا کند؟

در واقع این تصمیمی نیست که HDP بتواند اتخاذ کند، اما پروسه ای با این درجه از حساسیت تحمل چنین نقض عهدی در یک توافق و چنین بی اعتمادی ای را ندارد.

- اگر معاهده دقیقاً در آن مقطع زمانی به شکست انجامید، توافقی که در دلمه باغچه به آن رسیدید چه بود؟

حالا اجازه دهید به این نکته باز گردیم...

ما برای این توافق با هم دیدار کردیم؛ همه چیز آماده شده بود، چون بخش عمده ای از فرایند ترک سلاح عملاً انجام شده بود. در غیر این صورت آیا چنین چیزی ممکن بود؟ تنها گروه خیلی کوچکی از اعضای PKK در داخل ترکیه مانده بود. حکومت نیز این را به خوبی می دانست.

آنها هیچ صحبتی از اعضای باقی مانده نکردند چون بخش اعظم ترک سلاح تکمیل شده بود. و مذاکرات ادامه پیدا کرد. در آن هنگام حکومت نگفت «تا ترک سلاح صد درصد تکمیل نشود من مذاکره نمی کنم».

هیأت ها همچنان به امرالی رفت و آمد می کردند.

- در روز ها و هفته های منتهی به نوافق دلمه باغچه در امرالی از چه چیزی صحبت می شد؟

در امرالی این گونه قول هایی داده شد: هیأت های عالی رتبه، روزنامه نگاران، سیاستمداران دیگر و حتی نمایندگان از قنديل با اوجالان دیدار کنند.

- چه کسی این قول ها را می داد؟

هیأت حکومتی که با اوجالان دیدار می کرد. در همین اثنا ما هر چه را که در امرالی درباره آن گفتگو کرده بودیم به آنکارا می آوردیم و همیشه نیز تأیید می شد. ما به آنها گفتیم «شما چنین و چنان گفتید. ما آن گفته ها را پیش نویس کردیم. نسخه ای از این پیش نویس به قنديل رفت. تیم میدانی قنديل پذیرفت که درباره این موضوع توافقی حاصل شده است. آیا این را تأیید می کنید؟» آنها گفتند: «بله، ما تأیید می کنیم» - هم وزارت و هم هیأت حکومتی.

متن های اعلامیه دلمه باغچه

- در این زمان، در دوره این مذاکرات گفته می شد اوجالان بار ها به هیأت HDP گفته است که به هیأت حکومتی و تلاش های هاکان فیدان، رئیس سازمان اطلاعات ملی (میت) برای یافتن راه حل، اعتماد دارد. حقیقت دارد؟

تصدیق می کنم. هیأت حکومتی که شامل میت نیز می شد گفت «ما با هم توافق کرده ایم اما سیاست مداران دغدغه های دیگری دارند، ما قادر نیستیم آنها را متقاعد کنیم.» اما هر موضوعی که اوجالان می گفت در امرالی بر سر آن توافق شده است، بعداً ما آن را با آنکارا چک کردیم و تأیید شد. ما این را به قنديل اطلاع دادیم. هیأت HDP تلاش های بی حدی از خود نشان داد تا میان آنکارا، قنديل و امرالی اعتماد به وجود آید.

- در هیأت نظارتی که در دلمه باغچه اعلام شد بیشتر روزنامه نگاران و سیاست مداران نزدیک به حکومت حضور داشتند. آنها باید از امرالی دیدار می کردند. چرا رئیس جمهور از این آرایش خشمگین بود؟

...



هویت رهبران

فرخ نعمت‌پور

یا دریای کنار شهرشان آب تنی کند، گاهی شبها دیر به خانه برگردد و ستارگان را در خلوت جاده‌های شب به تجربه تماشایی دیگر بنشیند و غیره، پدیده‌ها یا امکاناتی که فرد رهبر از نوع دوم، بشدت از آن بی‌بری است و بنابراین خودبخود بخشی اساسی از وجود انسانی و حتی اجتماعی او در معرض تخریب شدید قرار می‌گیرد.

چنین رهبرانی البته کل روند وجود اجتماعی خودشان را (و یا هویتشان) را با ایده‌نولوژی یا وظایفی که بر عهده آنان قرار گرفته، البته توضیح خواهند داد، اما کیست که نتواند تصور کند زندگی غیر عادی چنین کسانی را، که تمام عمر وجودشان را در منگنه فشار خود قرار می‌دهد؟

در واقع رهبر یا رهبران کشورهای غیردمکراتیک قبل از هر کس به خود ظلم روانی دارند تا به دیگری. آنان کیوترانی (در معنای خنثی آن) هستند در درون قفس قدرت و البته با اندیشه و یا با القای کسانی که همیشه به آنان می‌گویند که آنان عقابگانی هستند از جنس غیر انسانی، ابدیت و جاودانگی! و البته اولین کسی که این گفته را در اعماق خود باور نمی‌کند بیچاره خود رهبر است! و یا بهتر بگوئیم، مجسمه‌های صلابت و انجماد هویت‌های منجمد.

آنان کیوترانی (در معنای خنثی آن) هستند در درون قفس قدرت و البته با اندیشه و یا با القای کسانی که همیشه به آنان می‌گویند که آنان عقابگانی هستند از جنس غیر انسانی، ابدیت و جاودانگی! و البته اولین کسی که این گفته را در اعماق خود باور نمی‌کند بیچاره خود رهبر است!

انجمادی که رهبر در تلاش است در تمام عمر رهبری بلامنازع خود آن را به جامعه تسری دهد، غافل از آنکه بر خلاف جایگاه رهبر، جامعه، محل تغییر و حرکت و جابجایی‌های بی‌پایان از جمله فیزیکیست. و به یمن آن، محل تغییرات اطلاعاتی و اندیشه، هر دم،

غیردمکراتیک.

در کشورهای دمکراتیک، رهبر یا رهبران بعثت روند انتخابی بودنشان، در دوره‌های خاص و محدودی بعنوان رهبر ظاهر می‌شوند و با اتمام دوره‌اشان از مقامشان عقب کشیده و موقعیتشان را در اختیار فرد مابعد قرار می‌دهند. این نوع از رهبران از این امکان بهره‌مند هستند که در زندگی عادی جامعه حضور داشته باشند و محیط‌های متفاوتی را تجربه کنند. حضور در قطار، با دوچرخه به سر کار رفتن، به تعطیلات تابستانی رفتن و غیره از جمله رفتارهایی هستند که از آنان سر می‌زند. این نوع رفتار نه تنها در زمان تحویل مسئولیتشان بلکه هنگام مسئولیت‌داری نیز می‌تواند نوعی صادق باشد.

در کشورهای دمکراتیک، رهبر یا رهبران بعثت روند انتخابی بودنشان، در دوره‌های خاص و محدودی بعنوان رهبر ظاهر می‌شوند و با اتمام دوره‌اشان از مقامشان عقب کشیده و موقعیتشان را در اختیار فرد مابعد قرار می‌دهند

رهبر یا رهبران در این کنتکست یا زمینه اجتماعی، حسرت زندگی عادی در اجتماع را در دل ندارند و دقیقاً هر لحظه از این موقعیت بهره‌مندند که آن را تجربه کنند.

در کشورهای غیردمکراتیک که در آن رهبر از طریق انتخابات رهبر نشده است و کلاً موقعیت رهبریش تابع شرایط دیگرست، نه آن امکان را دارد که در تمام عمرش از موقعیت خودش عقب بکشد و نه آن را به دیگری تفویض کند. بنابراین وی تمام عمر ناچار است در جانی بدور از مردم و در میان پناه محافظان هر دم هشیارش زندگانی را بسر برد. چنین رهبری که از کانالهای خاص و به شیوه کنترل شده‌ای اطلاعات می‌گیرد، به علت عدم تحرک فیزیکی در بطن جامعه، از امکان بسیار ناچیزی برای تغییر در هویتش بهره‌مند می‌باشد.

البته باید گفت که انسان قبل از اینکه مقام و موقعیت باشد، انسان است با همه تعلقات عادی و ساده زندگی‌اش. او دوست دارد معاشره کند، با دوستانش در کافه‌ای بنشیند و گپ بزند، غروب که شد در رودخانه

در بحث مربوط به هویت، یکی از مسائلی که بعنوان پارامتر در تغییر هویت مطرح می‌شود، اطلاعات و تحرک می‌باشد. البته می‌شود تحرک را صرفاً به تحرک در زمینه‌های دانش و اطلاعات تعبیر نکرد، بلکه تحرک فیزیکی و حضور در اجتماع و زمینه عادی زندگی، و صرفاً قرار نگرفتن در یک چارچوبه خاص را هم به این مقوله اضافه کرد. حضور یک انسان در محیط‌های مختلف اجتماعی در طی زندگی‌اش، می‌تواند یکی از عناصر تعیین‌کننده در ساخت هویت و چگونگی تکامل و یا تغییر آن باشد.

انسانهای عادی، معمولاً امکان حضور در بطن‌های متفاوت اجتماعی را زیادتیر از انسانهای دیگر دارند، که حال به هر دلیل ناچار به حضور در محیط‌های خاصی هستند.

در کشورهای غیردمکراتیک که در آن رهبر از طریق انتخابات رهبر نشده است و کلاً موقعیت رهبریش تابع شرایط دیگرست، نه آن امکان را دارد که در تمام عمرش از موقعیت خودش عقب بکشد و نه آن را به دیگری تفویض کند

البته همین انسان‌های عادی هم امکان حضورشان از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. بعنوان مثال آدم‌هایی که از رفاه بیشتر و فرهنگ گشت و گذار و یا توریستی بهره‌مندند از امکان حضور در محیط‌های گوناگونی بیشتری برخوردارند تا آدمهایی که از این خصوصیات بهره‌مند نیستند.

اما در زمینه رهبران اگر به موضوع نگاه کنیم می‌بینیم کمی متفاوت می‌شود. کلاً موضوع رهبر یا رهبران در جهان دارای دو بعد است: اول، رهبرانی که در کشورهای دمکراتیک زندگی می‌کنند، و دوم، رهبرانی که در کشورهای

کنشگری یا مادری ...

ادامه از صفحه ۹

موخره

یک کنشگر، در جامعه‌ای که از وظیفه‌ی پرورش فرزندان شانه خالی کرده و او را در این مهم تنها گذاشته است، هرگز به نفع کنشگری بر مادری‌اش چشم نبسته است... وقتی به تلخی از لحظه‌ای می‌گویند که پیش از رفتن به زندان و در حضور ماموران پسریش را بر روی پا می‌خواباند و بارها به درخواست دخترکش برمی‌گردد و کودک بیمارش را می‌بوسد و سپس با ماموران همراه می‌شود تا به زندان برود؛ و از دیگر سو مادری را بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از مسوولیت اجتماعی ندانسته است وقتی از مادران هم‌بندی خود می‌گوید که حضورشان در زندان شرف، عشق و صلح را زنده نگه داشته است. نامه‌ی نرگس، تنها یک رنج‌نامه نیست... شهامت نامه‌ی زنی است که برای ماندن و ادای حق خود به جامعه‌اش از پذیرفتن هیچ هزینه‌ای باکی ندارد. نامه‌ی نرگس با همه‌ی تلخی، بر شکوه انتخاب زنی صحنه می‌گذارد که مادری و کنشگری او آنچنان درهم‌تنیده است که نمی‌توان یکی را از دیگری تشخیص داد...

منبع: بیدارزنی

مصاحبه تاریخی ...

ادامه از صفحه ۱۰

شما در واقع از چیزی که دیده شد سؤال می کنید، اما اگر به سلسله وقایع دقت کنید متوجه خواهید شد که آنچه رئیس جمهور از آن عصبانی بود نه هیأت نظارت بود و نه واژه های متن توافق.

- آیا رئیس جمهور پس از نشست توافق دلمه باعجه نگفت آن را تأیید نمی کند؟ وی همچنین گفت هیچ اشاره ای به تشکیل هیأت نظارت نشده بود؟

ترتیب زمانی وقایع و پروسه ای که ما از سر گذراندیم و ما را به آن نشست رساند، بسیار مهم هستند. من باید وارد جزئیات شوم تا همگان از موضوع آگاه شوند. زمانی که من در کانادا بودم - اوایل ماه فوریه بود - هیأت امرالی با من تماس گرفتند و گفتند متنی را که بر سر آن توافق شده آماده کرده اند تا به حکومت تقدیم کنیم. آنها متن را برای من نیز فرستادند. من آن را تأیید کردم. سپس این متن به دست حکومت رسید؛ آنها متن را مطالعه کردند. آنها گفتند متن قابل قبول نیست و متن دیگری را پیشنهاد کردند. اما در متن جدید تنها آرزو ها و انتظارات حکومت آمده بود. و این متنی نبود که در امرالی درباره آن گفتگو کرده بودیم.

- متن خیلی متفاوت بود؟

خیلی متفاوت بود. متنی که ما آماده کرده بودیم حاوی فصل هایی بود که برای مذاکره لازم بودند و همچنین فصل هایی برای فراخوان خلع سلاح. در متن آنها تنها درخواست خلع سلاح مطرح شده بود، نه مذاکرات. من به آنها دقیقاً این را گفتم: «ما نیز می خواهیم PKK سلاح خود را زمین بگذارد، اما با این روش این اتفاق نخواهد افتاد. این اتفاق نباید با فریب دادن PKK یا اوجالان روی دهد. بیایید بی اعتمادی ایجاد نکنیم. قنبدیل خواهد گفت این از کجا آمده؟ و بعد کل پروسه متوقف خواهد شد.» پس از این ما هیأت خود را به قنبدیل فرستادیم تا متن حکومت را به آنها برساند. قنبدیل گفت «نه، این همان چیزی نیست که در امرالی بحث کردیم. ما نیز پیش نویس ها را داریم. اگر چنین درخواستی مطرح شود ما به آن پایبند نخواهیم بود». هیأت ما این را نیز به حکومت اطلاع داد. ما گفتیم: «بیایید متنی آماده کنیم که همه بپذیرند». بر این اساس هیأت ما و هیأت حکومتی با هم به امرالی رفتند.

- برای جمع آوری اطلاعات درباره دو متن متفاوت؟

البته. آنها به رئیس جمهور گفتند «متن این است» و تأیید وی را گرفتند. تصمیم گرفته شد اعلان عمومی ماجرا در دلمه باعجه صورت گیرد. همه این کار ها ۲۲ روز به طول انجامید. چرا که بحران متن طول کشید. حالا رئیس جمهور یا نخست وزیر می گویند «اوجالان فراخوان خلع سلاح را صادر کرد اما HDP جلوی آن را گرفت». آنها استدلالشان را با ارجاع به این بحران متن بنیان نهاده اند.

"آنها از ما خواستند PKK و امرالی را فریب دهیم"

- ممکن است در این باره بیشتر توضیح دهید؟

آنها به قسمتی از ماجرا اشاره می کنند که ما متن آنها را قبول نکردیم. واقعیت این است که در آن زمان آنها در اصل از ما می خواستند اوجالان و PKK را فریب دهیم. ما به آنها گفتیم «اگر ما این کار را بکنیم پروسه صلح به شدت آسیب خواهد دید، و مجبور خواهیم شد کل پروسه را دوباره از نو آغاز کنیم». آنچه AKP را خشمگین کرد در اصل این بود.

- علی رغم همه این ها اعلان دلمه باعجه به هر طریق صورت گرفت.

در هر گام، از جمله در مرحله برنامه ریزی نشست، همه چیز توسط رئیس جمهور تأیید می شد. رئیس جمهور بحران محل نشست را حل کرد. وی بسیار مشتاق پروسه بود. سپس وی این را گفت: «این همان اعلانی است که مدت مدیدی است در انتظار آن هستیم. دیر است اما دلیلی است برای شادی کردنمان». به عبارت دیگر، صحبت های مقدماتی وی چیزی مانند «من این را نمی پذیرم» نبودند. هیچ وقت به این موضوع توجه نشد. آنچه او خوشش نیامد اظهار نظری بود که من کردم. در غیر این صورت وی هیچ گونه مشکلی در رابطه با توافق مطرح نکرده بود. او نگفت این تصویر اشتباه است یا توافق غلط است.

- پس از آن چه اتفاقی افتاد که وی توافق را تأیید نکرد؟

در مدتی که از آن صحبت های مقدماتی تا زمان گفتن «من این را نمی پذیرم» طول کشید، رئیس جمهور متوجه شد که آرای AKP افزایش پیدا نکردند، در واقع کاهش نیز پیدا کردند و این آرای HDP بودند که داشتند بالا می رفتند. شرکت های نظر سنجی این اطلاعات را فراهم کرده بودند.

- شما این را از کجا می دانید؟

ما از درون خود AKP به این موضوع پی بردیم. رئیس جمهوری دقیقاً گفته بود: «اگر این کار سودی برای ما ندارد چرا داریم آن را انجام می دهیم؟» و بدین ترتیب کم کم غرولند ها از درون AKP به گوش رسیدند اما بیشتر از همه از طرف رئیس جمهور بودند. این مسأله خارج از حزب چندان بازتاب نیافته، اما هیأت های ما با هم در تماس هستند. معامله این گونه بود که توافق اجرایی شود و سپس جلسه مجمع عمومی PKK برای خلع سلاح تشکیل شود. انتظار آنها این بود که قنبدیل جلسه مجمع را هر چه سریعتر تشکیل دهد و اعلام خلع سلاح کند.

- قرارداد اصلی چگونه بود؟

قرار بود نشست بزرگی در امرالی برگزار شود. هیأت ما، هیأت حکومتی و ناظران می بایست بحث و گفتگو کنند و در همان روز اوجالان فراخوان خلع سلاح را صادر کند. امرالی این طرح را پذیرفت. قرار بر این بود که همه این ها یک هفته پس از توافق دلمه باعجه ترتیب داده شود. ما درخواست هایمان را برای سفر خودمان و

ناظران به امرالی مطرح کردیم، اما طرف حکومتی به ما گفت که مشکلی پیش آمده است. چه مشکلی؟ ما در انتظار عموم دیدار کردیم و گفتگو کردیم؛ افکار عمومی از ما انتظار دارد. چه اتفاقی داشت می افتاد؟ ما بعداً در یافتیم که اردوغان گفته است نباید هیأت نظارت یا چنین چیزی حضور داشته باشد. واقعیت این است که حتی اسامی نیز تعیین شده بودند. به هر حال بلافاصله پس از این ماجرا رئیس جمهور در پاسخ به یک پرسش گفت «من توافق دلمه باعجه را نمی پذیرم».

- در این مقطع هاکان فیدان و میت چگونه نقشی داشتند؟ آیا هرگز با وی صحبت کردید؟

ما با دفتر رئیس میت و دفتر نظم و امنیت عمومی، به عنوان بخشی از هیأت حکومتی، به طور مرتب در حال گفتگو بودیم. آنها به عنوان هیأت حکومتی تعهداتی دادند و حکومت نیز آنها را تأیید کرد، اما همه چیز به یکباره رد شد. این دقیقاً چیزی است که اتفاق افتاد. آنها باید از خودشان بپرسند دلیل اصلی این امر چیست. من همه این ها را بدون کم و کاست توضیح دادم. وقایع دقیقاً این گونه روی دادند.

مشاخره با قنبدیل

- اجازه دهید از زاویه ای دیگر به موضوع نگاه بیندازیم. پس از موفقیت چشمگیر HDP در انتخابات اظهار نظر های متعددی از جانب قنبدیل شاهد بودیم. نخست آنها از عبارت «آرای تعهد آور» شما خوششان نیامد، سپس HDP را منفعل وصف کردند. و بعد درباره اشاره شما به اوجالان به عنوان نشانی پروسه صلح، آنها این گونه استدلال کردند: «او شخصیتی غیر سیاسی نیست». آنها هیچ گاه به موفقیت شما به عنوان دمیرتاش اشاره ای نکردند. موضع قنبدیل در قبال HDP و دمیرتاش چیست؟

مسائل شخصی میان من و قنبدیل وجود ندارد. اما ما درباره همه مسائل به یک شیوه فکر نمی کنیم. و مجبور هم نیستیم یکسان فکر کنیم. من رئیس مشترک HDP هستم و آنان رؤسای مشترک KCK هستند. البته KCK یک حرکت عظیم و مؤثر در خاورمیانه، ایران، عراق و سوریه است. طبیعی است که آنها دگرگونی های سیاسی ترکیه را به روش خود تفسیر کنند. و این تفسیر ها تنها اندیشه های آنان هستند نه دستوراتی که ما مجبور به اطاعت از آنها باشیم.

- شما در چه مسائلی با آنها موافق نیستید؟

برای مثال، HDP یک زمینه سیاسی قابل توجه ایجاد کرده است. این حوزه سیاسی هنوز کامل نیست. در نتیجه جامعه ترکیه فرصت مهمی به HDP داده است. آنچه ما ...



ترجمه از: رضا کاویانی

چیز هایی که قابل گفتن نیستند

لاوری پنی

من میتوانم بگویم که ما چه می خواهیم:

کار سخت، امکاناتی برای آرایش و زیبایی، عشق رمانتیک، پول کافی، شوهر و بچه. این شرح و تفسیر از آزادی، همه آرزوهایمان را تسخیر کرده و جایی برای چیز های دیگر نگذاشته است. اما چه خواهد شد اگر ما کمی از چیز های دیگر زندگی را هم خواسته باشیم، آیا واقعا هنوز هم اجازه ای برای داشتن آنها نیست، چه خواهد شد که مطالبه اصلی ما همان "آزادی" باشد؟

این خطوط را خانم "لاوری پنی - Laurie Penny" نویسنده ۲۸ ساله انگلیسی در کتابش بنام "چیز هایی که قابل گفتن نیستند" نوشته است. مانند سکس، دروغ گویی و انقلاب. کتابی که نویسنده جوان فمینیست فعال انگلیسی تا حدودی سخت اما همراه با طنز و کنایه در مورد روابط مدرن و همچنین در مورد سیستم های اداری امروزی نوشته است. با تئوری او در هر صفحه این کتاب خواننده متوجه میشود که او چه می خواهد و به چه معانی پی توجه دارد و گاها چگونه با دقتی ظریف مسیر خود را تغییر میدهد و یا اینکه اصولا گفتگوی دیگری را که مایل است به سر انجام میرساند، او تاکید می کند: "واقعا به این اعتقاد دارد که میشود جهان بهتری داشت و میشود آن را تغییر داد."

لاوری پنی نویسنده و روزنامه نگار فمینیست مجله آلمانی "NEON" با خانم "لاوری پنی" در شهر فرانکفورت در خلال رونمایی و فروش کتابش به گفتگو نشسته است:

سوال - آیا درست است که فمینیست ها وقت زیادی را در کلنچار با هم میگذرانند، چیزی که در "Twitter" در آلمان خیلی زیاد دیده میشود؟

جواب - حرف بیهوده ای است، سیاست باید در شبکه های اجتماعی به روز باشد، همانطور که در خیابان جاری است. باید توجه داشت و خوب اندیشید که آدمها تا چه اندازه پای اینترنت می نشینند و وقت میگذرانند، همچنین بیهوده است اگر اعتقاد داشته باشیم که گفتگو در باره مسائل واقعی زندگی با ارزشتر از گفتگو هایی است که در شبکه های اجتماعی پیش میرود.

سوال - در هنگام مسافرت و حضور در آلمان، در "Twitter" نوشتی که بیشترین سوال هایی که از تو شده این بود که تو چرا اینقدر خشمگین هستی، آیا این سوالها تو را تحت تاثیر قرار ندادند؟

جواب - من همیشه به آنچه گذشته است توجه دارم و در جواب خیلی ها می پرسم تو چرا خشمگین نیستی، برای تو امکان دارد که هزاران انسان را تا این حد تحت فشار و رنج ببینی و آن را توجیه کنی؟ در آلمان من به چنین تجربه ای رسیدم که مردم حتی در مورد احساس خود صحبت میکنند اما سعی ندارند انگشت روی آن مسائل بگذارند. آنها میگویند خشمگین بودن تاثیری بر روند حل مسائل ندارد اما در واقع کاملا بی قرار دیده میشوند.

سوال - آیا در کشور شما در انگلستان طور دیگری است؟

جواب - اینگونه گفتگو ها در کشور ما همیشه دائر است، اما همه چیز مثل یک "شو" است. در این "شو"ها سیاستمداران علیه همدیگر صحبت میکنند و در آخر وقت همه با هم برای صرف مشروب میروند. اینها برای من همیشه یک تجربه سخت و عجیب و غریب اند! زیرا من از یک چپ رادیکال آمده ام که از آغاز با یک بلوک شروع به کار کردم و اینها از واقعیت های زندگی من خیلی دور بودند. امروز من برای جرایم مختلف مطلب مینویسم، مانند "گاردین"، و بعضی ها هم مانند وابستگان گروههای آنارشیست با من همبازی و همکار شده اند، اما من هر دو موردش را پذیرفته ام و از این شیوه استفاده میکنم. عقیده من خیلی باز است و به پذیرش فضای بیشتر اعتقاد دارم. من برای یک جامعه عادلانه مبارزه میکنم.

سوال - در کتاب شما "چیز های ناگفتنی"، از شورش زنان، و تغییر جهت دادن علیه ساختار درد آور قدرت کنونی صحبت شده است. نسبت به دیگران چه نظری دارید، نسبت به مردان و زنان جورواجوری که نمیتوانند خودشان را همگام و همجهت جامعه تنظیم کنند؟

جواب - من فکر میکنم اگر ما بر این باوریم که جهان بهتری ممکن است و ما میتوانیم آن را بسازیم، پس باید سمت و سوی حرکت ما هم در این جهت باشد. به این دلیل آن بخش از مردم جامعه که تا کنون و همیشه از حد اقل حقوق برخوردار شده اند و در حاشیه مانده اند، مانند مردان و زنانی که متفاوت اند، مانند انسانهای دیگر باش، به فضای بیشتری دست پیدا کنند. در انقلابی که مورد نظر من میباشد هر کس میتواند سهم خودش را داشته باشد. بده فکر میکنم فمینیسم خوب است، مردان و همه کسانی که را هم که از طرف جامعه نقشی اجباری به آنها داده شده را هم آزاد میکند. برای خیلی از مردان از آنچه که جامعه نقشی برای آنها تدارک دیده و انتظاری را که خود داشتند و به آن نرسیده اند و رنج میبرند، من حرفی ندارم. بطور تقریبی نیمی از افسار میانی جامعه در این اعتراضات نمی خواهند شرکت کنند، اما طبیعتی است که اکثر آنها را تا کنون در حاشیه مانده اند، شرکت نمایند. فمینیست ها نمی خواهند مردان را قلع و قمع کنند، ما میخواهیم به آنها بگویم که

فقط آنها نیستند که صدایشان را باید شنید و روی آن حساب کرد.

سوال - آیا مردان در سیستم سرمایه داری، همچنان به عنوان اشخاص کاری و یا حیوانات زحمتکش زیر فشار خواهند بود؟

جواب - از نظر من اکتفا به یک انتقاد به سیستم سرمایه داری، بی معنی است. البته اگر شما بطور اساسی به فمینیسم اعتقاد داشته باشید. من نمیگویم که به همین سادگی همه مردان انطور هستند، اما من میگویم برای مردان، راههای فراوانی برای پیشرفتشان وجود دارد و قوانین بسیاری هستند که آنها را در بازار کار موفق نماید. اما زنها باید از سطوح مختلفی بگذرند، باید در مقابل نان آور خانه عقب نشینی کنند، نیاز های جنسی او را برآورده نمایند، بچه بیاورند و در کنار آنها به لحاظ شغلی هم موفق باشند. زنان در سیستم سرمایه داری و گلوبالیزاسیون، زیر فشار و اجبار سختی قرار دارند و بهمین دلیل کار زیادی انجام میدهند تا بتوانند بوسیله آن، آنچه را که ممکن است بخرند و خودشان را برای همسرشان جذاب جلوه دهند. لوازم آرایشی، عضویت در باشگاههای ورزشی و مدارس درست و حسابی.

سوال - زیر تیتل اصلی کتاب شما، کلمات سکس، دروغ گویی و انقلاب آمده است. کلمه انقلاب یک حرف خیلی بزرگی است؛ آیا امکان نداشت از کلمه یا واژه کوچکتر و سبکتری استفاده میکردی؟

جواب - همیشه وقتی که از کلمه انقلاب صحبت میشود خیلی از مردم به یاد انقلاب فرانسه و خونریزی که در خیابان ها ریخته شد می افتند و از هر چه انقلاب نامیده شود روی گردان میشوند. برای من مفهوم انقلاب، یک خیزش برای دگرگونی هایی است که باید در سطوح مختلف صورت گیرد.

سوال - تو در سال ۲۰۱۱ در نیویورک بودی و چندین ماه از جنبش اشغال کن، علیه "وال استریت" گزارش دادی. این جنبش از کار افتاد، تو از این انقلاب چه چیز هایی یاد گرفتی؟

جواب - همیشه این مرا خیلی عصبانی میکند، وقتی که کسانی می گویند از جنبش "اشغال کن" چیزی نماند و همه اش دود شد و رفت به هوا، در حالیکه هیچ نمی پرسند که این جنبش چگونه در همه جای دنیا مورد هجوم سازمان داده شده و وحشیانه پلیس قرار گرفت. با همه اینها جنبش "اشغال کن" توانست رای و نظر میلیون ها نفر از مردم جهان را تغییر دهد و بگوید و نشان دهد که چگونه و چطور فقط این نابرابری هاست که در این جهان گلوبال تقسیم میگردد. ما سیستم کاپیتالیسم را به چالش کشیدیم و آن را مورد سوال قرار دادیم.

سوال - آیا بهتر نیست علیه کاپیتالیسم زیاد و غیر معمول حرف نزد و در عوض هیچ کاری هم از خود بروز نداد؟

مصاحبه تاریخی ...

ادامه از صفحه ۱۲

این فرصت تعیین خواهد کرد که HDP تحلیل خواهد رفت یا رشد خواهد کرد. پس فرایندی که HDP آغاز کرده هنوز کامل نیست؛ اما پتانسیل های آن فراتر از این است. HDP روحیه یک حزب حاکم را دارا است.

- خوب شما چگونه به این پتانسیل واقعی خود خواهید رسید؟

با استقرار صلح، با پا فشاری بر مواضعمان و ارسال پیام های اصولی، با حفظ پیام هایی که پیش از انتخابات به مردم دادیم. HDP یک حزب انتخاباتی نیست؛ یک نهضت پایدار است. رد پای حرکت طولانی آن در سیاست ترکیه قابل مشاهده است. بنا بر این، فراخوان های HDP برای صلح، برای خلع سلاح و پیشنهاداتش درباره روش ها بخشی است از مأموریت و وظیفه این حزب. و این غیر سیاسی نیست؛ این هسته سیاست است. این ها عقاید من درباره مسائل است.

- به نظر شما نقش اوجالان چه باید باشد؟

وی باید مذاکرات را هدایت کند. این فشار یا باری روی دوش اوجالان نیست. در هر صورت این قنبدیل است که تصمیم نهایی خلع سلاح را اتخاذ کند. اوجالان تنها کسی است که در جایگاهی قرار دارد که بتواند فراخوان را صادر کند. خود وی نیز همین را می گوید. اما فراخوان خلع سلاح در خلال مذاکراتی که اوجالان در آن حضور ندارد، فایده ای نخواهد داشت. قنبدیل باید بیشتر از منظر سیاست دموکراتیک ترکیه به مسائل نزدیک شود. من اینطور فکر می کنم.

منطق داخلی جنگ

- چرا پلیس هایی در دباربکر و آدی یامان به قتل رسیدند؟

جنگ و مبارزه یک منطق داخلی دارند که ما غیر نظامیان آن را درک نکرده ایم. اگر ما در منطق داخلی جنگ، که از نظر ما درد آور و بی معنی است، دخالت نکنیم نمی توانیم از مرگ افراد جلوگیری کنیم. به عنوان شخصی که درگیر سیاست مدنی هستیم نمی توانم به این پرسش پاسخ دهم که آنها چرا کشته شدند. آنها نباید کشته می شدند. هیچ کس نباید کشته شود. در منطق داخلی ما، در جهان سیاست مدنی ما، نمی توان چنین چیزی را توجیه کرد. من انگیزه یا توجیهی سراغ ندارم.

- پس ما چه باید بگویم؟ بگویم نمی توانیم سر در بیاوریم؟

نه، من نمی گویم که ما نمی توانیم سر در بیاوریم. در درون منطق جنگ توافقی وجود دارد در آنچه حکومت انجام می دهد و آنچه PKK انجام می دهد. این برای ما بی معنی است، اما

باید این واقعیت را در نظر بگیریم.

- پیش از کشته شدن پلیس ها در دباربکر قنبدیل هنوز بمباران نشده بود...

من اعلام کرده ام که ما به هیچ وجه آن را نمی پذیریم. من مراتب همدردی خودم را اعلام کرده ام؛ من گفته ام این پلیس هایی که کشته شدند پسران بی گناه همین مردم بودند. ما درباره این مسأله هیچ تردیدی نداریم. ما چگونه می توانیم در رابطه با مرگ مانند بولنت آرتچ معاون نخست وزیر عمل کنیم؟ از نظر ما یونیفرمی که یک مقتول به تن دارد نشانه هویت سیاسی وی نیست، این هیچ معنایی ندارد. من اگر اطمینان داشتم که باعث تحریک مردم نمی شوم، در مراسم تدفین آن پلیس ها شرکت می کردم. من با خانواده آنها دیدار کرده ام و احترام خود را نسبت به این مردم ابراز کرده ام. منظورم این است که چه تفاوتی هست با مثلاً مادر من؟ به عکس ها و تصاویر نگاه کنید. مانند هم هستیم. برادران آنها مانند برادران من هستند. بچه هایشان مانند بچه های من هستند. چگونه می توان میان مردم این سرزمین تبعیض قائل شد؟ اما راه جلوگیری از این وقایع محکوم کردن و فحاشی کردن و بعد نشستن در صندلی خود نیست. تنها راه یک مذاکره جدی است. در غیر این صورت این ماجرا به جایی نخواهد رسید. ما همیشه با این درد ها زندگی خواهیم کرد. ما داریم خفه می شویم.

- اگر من به شما بگویم که موضع شما به عنوان HDP اکنون بیشتر از هر زمان دیگری اهمیت دارد، آیا با بنده موافقت می کنید؟

سیاست صلح ما معطوف به جبران مافات نیست، معطوف به نتیجه است. ما مردم را فریب نمی دهیم؛ ما چنین قصدی نداریم. ما نمی خواهیم شعار های زیبا بدهیم و در پس پرده خلاف آنها عمل کنیم. ما چنین نمی کنیم و نخواهیم کرد. ما می خواهیم پایدار و تأثیر گذار باشیم. و راهش این است که طرف های مخالف را با هم آشتی دهیم و آنها را پای میز بنشانیم. اگر مردم انتظار دارند HDP نقشی در صلح داشته باشد، پس باید موضع ما را درک کرده باشند. برای همه این یک موضع با ارزش است. ما تنها حزبی در زمین هستیم که می توانیم با آنکارا، قنبدیل و امرالی گفتگو کنیم. افکار عمومی ترکیه باید متوجه باشند که این نقش HDP تا چه اندازه کاربردی و مفید است. ما برای انجام کار عمل می کنیم. در غیر این صورت، اگر HDP نیز صبح و ظهر و عصر بیانیه های عامه پسند منتشر کند به نتایج عملی دست نخواهیم یافت. ما می خواهیم کار کنیم تا جلوی مرگ ها را بگیریم. مادران آنها که در کوهستان ها هستند و مادران سربازان، هر دو از ما همین را می خواهند.

رای مادران کرد به صلح

- داود اوغلو گفت «آنها دیگر به امرالی نخواهند رفت. آنها می توانند با هر کسی که می خواهند گفتگو

کنند تا از آنها بخواهند اسلحه هایشان را زمین بگذارند». برنامه شما برای ادامه پروسه چیست؟

HDP در این شرایط چه بگوید و به که بگوید؟ اگر به قنبدیل برویم به آنها چه بگویم؟ آیا باید به آنها بگویم تسلیم شوید؟

- آیا چیزی مانند گفته اوجالان: «اسلحه هایتان را رها کنید؛ اکنون زمان سیاست مدنی فرا رسیده است»، از شما انتظار می رود؟

اوجالان قبلاً اعلام کرده که آماده است فراخوان را صادر کند. این حکومت است که گفتگو ها را نا تمام رها کرده است. برای بازگشت به گفتگو ها کار هایی باید انجام شود. همه این چیز ها مورد توافق بودند؛ چرا عقب نشینی کردند؟ چرا توافق دلمه باغچه اشتباه است؟ هیچ کار غیر قانونی و غیر اخلاقی آنجا روی نداده است. ما که در مناقصه خدمات دولتی شرکت نکرده ایم. ما کار مقدسی برای صلح این کشور کرده ایم. چرا نباید کار را ادامه داد؟ حتی وزیرانی که در عکس دلمه باغچه حضور دارند از آن توافق دفاع نکردند.

چرا؟ همه کس سکوت کرده است. وقتی وضعیت اینگونه است، ما به عنوان HDP چگونه می توانیم ادامه دهیم؟ ما اسلحه نداریم و آنها تحت کنترل ما نیستند.

- رئیس جمهور می گوید شما پیوند های مستحکمی دارید...

من منظور وی را درک نمی کنم. ما یک سازمان متفاوت هستیم؛ PKK نیز یک سازمان متفاوت دیگر است. ما با PKK رابطه ما فوق - ما دوت نداریم و با هم همکاری نمی کنیم. ما تنها در جریان پروسه صلح امور را تسهیل کرده ایم. ما در زمان های مختلف نقش واسطه را داشته ایم؛ گاهی نیز حل کننده بحران ها بوده ایم.

- در مراحل مختلفی از پروسه آشتی حکومت بار ها اعلام کرد اوجالان درک درستی از وقایع دارد اما قادر نیست تأثیری روی قنبدیل داشته باشد، یا به خاطر اظهار نظر های تند شما با مشکل روبرو شده است. حقیقت چیست؟

بله، اراده و تحلیل سیاسی اوجالان بسیار قوی است. چیز های زیادی هست که وی به خاطر صلح می تواند انجام دهد. اما اکنون دیدار ها با اوجالان متوقف شده اند. او چرا چهار ماه است در انزوا است؟ من فکر می کنم آنها می خواهند با اوجالان مانند یک گروهان رفتار کنند و قنبدیل و خود اوجالان این را نمی پذیرند.

- با توجه به کشته شدن افسران پلیس می توان گفت که استراتژی PKK در قبال ترکیه تغییر کرده است؟ دوران کالکان فرمانده ارشد PKK، چند روز پیش از «نبرد جدید» می گفت...

- نکاتی که اوجالان در پیام نوروزی خود در سال ۲۰۱۳ آشکار کرد، نکاتی استراتژیک و مهم بودند. ...

ادامه در صفحه ۳

چیز هایی که ...

ادامه از صفحه ۱۲

جواب - بله، من دوست دارم شاهد واکنش های زیادی علیه سیستم سرمایه داری باشم. اما من اعتقاد دارم خیلی از مردمی که در این سیستم زندگی میکنند باید آن را به چالش بکشند و زیر سول ببرند، آنوقت میشود گفت موفقیت هایی بدست آورده ایم.

سوال - در باره سیاست عقبگرد و تحقیر آمیز رفرم، وامتیاز دهی به زنان در تصدی مشاغل بالا که در مدت زمان کوتاهی در پارلمان آلمان تصویب گردید و به عنوان قدمی بزرگ در برابر حقوقی مورد استقبال قرار گرفت، چه می گویی؟

جواب - این یک افسانه است که به خانمها برای رسیدن به مدارج بالای شغلی کمک شود و آنوقت همه خانمها بطور طبیعی به بالا کشیده شوند. دقیقا بر عکس، فقط تعداد کمی از مجموعه خانمهای شاغل، از آن سود خواهند برد. البته در رده بندی و سلسله مراتب در سیستم احزاب سیاسی، قرار گرفتن در سطح بالا خیلی مهم است. و نیز باید گفت که بطور طبیعی خانمهایی که در سطوح بالای مدیریت هستند، الگویی برای دیگر خانم ها میشوند.

سوال - آیا هیچ وقت سعی و تلاش کرده ای که کسی را که میخواهد این جهان را تغییر دهد و تو او را به عضویت در یک حزب سیاسی تشویق کرده باشی؟

جواب - مردم به درستی از سیستم و عملکرد احزاب وازده شده اند، من کسانی را میشناسم که در احزاب سیاسی چپ فعال هستند، احزابی مانند دزدان دریایی "Piraten" و حزب ناسیونال اسکاتلند، آنها تلاش زیادی میکنند که در سیستم حزبی حل نشوند بلکه آن را تغییر بدهند.

سوال - آیا برای تو هم اتفاق افتاده است که از روی اندیشه و کاملا سنجیده، عضو یک حزبی شده باشی؟

جواب - در آغاز که به سیاست علاقه مند شده بودم، برای یک دوره آموزشی در یک NGO وارد شدم که بطور تنگاتنگ با حزب کارگر انگلستان کار میکرد. اما در آنموقع خیلی زود به این فکر افتادم که من نمیتوانم خودم را با آنان تطبیق دهم و این کار، کار من نیست. در حزب از حقوق عادلانه و رفاه اجتماعی صحبت میشد، اما همزمان دوستان ما زیر بار فشار سیاستهای تونی بلر رنج میبردند. عقیده من این است که قدرت سیاسی در دموکراسی غربی بطور تنگاتنگ با سرمایه داری گره خورده است. ضمنا اضافه مینمایم، در صورت لزوم، برای تغییرات مورد نظرم از وجود احزاب سیاسی موجود هم استفاده خواهم کرد.

سوال - آیا شده است که تو روزی امیدواری ات را از دست داده باشی؟

جواب - فکر میکنم که تغییرات امکان پذیر شده اند و به همین دلیل به این نتیجه میرسم که فعالیت فمینیستی همچنان باید به طرز تصور نا پذیر پر هیجان بماند.

سوال - چرا اینگونه؟

جواب - آنچه که فمینیست ها می خواهند به آن برسند، فقط بخشی از حقوقی است که قانونگذار روی آنها تاکید گذاشته است، اما در هیچ قانونی نیامده است که زنان باید کار اصلی خانه داری را انجام دهند، یا وقتیکه آنها لباس اشتباهی و نامرتبی به تن میکنند، شلخته هستند! فقط با کار و تکیه بر روی مسائل اجتماعی و فرهنگی میشود این ها را تغییر داد. همچنین کتابهای آموزشی و مجموعه "هنر" نقش مهمی در این تغییرات میتوانند داشته باشند، نه الزاما مفاد قانون بر روی کاغذ! من میخواهم که روابط بین مردان و زنان بطور اساسی تغییر نماید. انقلاب باید در روابط خودمان بوجود بیاید؛ مثل ما انسانها که در برابر هم ایستاده ایم.

* لاورى پنى در سال ۱۹۸۶ در لندن متولد شده است. او به عنوان حسابدار و روزنامه نگار کار کرده است. او با استفاده از کمک هزینه "NiemanFoundation" در رشته روزنامه نگاری در هاروارد درس خوانده و فارغ التحصیل شده است و در حال حاضر در "Seattle" آمریکا زندگی میکند و در "Twitter" با این مشخصه عضو میباشد: "@pennyRed"

منبع: مجله آلمانی "نون"

پاینده باد اتحاد و همبستگی معلمان ایران

معلمان ایران که توده وسیعی از طبقه کارگر کشور ما را تشکیل می دهند در مبارزه برای افزایش حقوق و بهبود شرایط کار خود، در مبارزه برای خواست های فرهنگی و اجتماعی و در مبارزه برای ایجاد اتحادیه حرفه ای خود و نیز برای آزادی معلمان مبارز بازداشت شده و زندانی به اعتراضات جمعی و خیابانی پرداخته اند. آنان توانسته اند با اعتراضات جمعی خود آزادی برخی از معلمان زندانی را به دست آورند.

معلمان ایران بی شک در مبارزه خود از پشتیبانی کل طبقه کارگر ایران، از پشتیبانی فعالان کارگری و سندیکاهای کارگری برخوردار خواهند بود. طبقه کارگر ایران باید به اهمیت مبارزات معلمان ایران و به ویژه به مبارزات رادیکال معلمان، که می تواند اهمیت سیاسی و فرهنگی بالایی برای طبقه کارگر داشته باشد، آگاه شود و بی دریغ از این مبارزات حمایت کند.

کنگره جهانی آموزش بین الملل (فدراسیون جهانی تشکل ها و اتحادیه های معلمان و کارکنان آموزش و پرورش) نیز، که اخیرا در شهر اتاوا پایتخت کانادا با شرکت نمایندگان تشکل های معلمان از ۱۷۰ کشور جهان برگزار شد، در آخرین روز خود، موقعیت معلمان در ایران و مبارزات و مصاف های آنان را در دو قطعنامه فوری به بحث گذاشت. طی این بحث، تداوم اذیت و آزار معلمان و دستگیری و حبس فعالین فرهنگی مورد بررسی قرار گرفت، و سپس با حمایت قاطع نمایندگان حاضر در کنگره، قطعنامه های اضطراری به تصویب رسید. مفاد قطعنامه ها، ضمن تاکید بر تعهد "آموزش بین الملل" و تشکلات وابسته به آن به مبارزه برای آزادی معلمان زندانی در ایران، از "آموزش بین الملل" و تشکلات وابسته می خواهد که همچنان به حمایت خود از فعالیت های اتحادیه های مستقل معلمان ادامه دهند.

ما سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه ضمن محکوم کردن ضرب و شتم و دستگیری معلمان خواهان آزادی بی قید و شرط همه معلمان و کارگران زندانی هستیم و پشتیبانی خود را از مبارزات متحد معلمان، به ویژه برای ایجاد اتحادیه یا سندیکای معلمان در سراسر کشور و اتحاد و همبستگی مبارزاتی آنان اعلام می کنیم.

با آرزوی اتحاد بزرگ همه کارگران و زحمتکشان برای رهایی همه معلمان زندانی، برای رهایی همه فعالان کارگری و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی.

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

۷ مرداد ۱۳۹۴

«دولت امنیت جهانی» ...

ادامه از صفحه ۸

به واژگان تازه‌ای برای توصیف و نام‌گذاری آنچه پس از ۱۱ سپتامبر پدید آمده است، نیاز داریم. در چین باستان وقتی خاندان جدیدی به حکومت می‌رسید، مراسمی بنام "اصلاح اسم و رسم‌ها" برپا می‌کرد. چون سقوط سلسله پیشین نشانه ناتوانی آن در انطباق با شرایط جدید شمرده می‌شد و شکاف میان آن حکومت و اوضاع واقعی بیانگر آن بود که آن خاندان دیگر مناسب این ایام نبوده و تعبیر آن نیز دیگر با جامعه تطبیق نمی‌کرده است. پس از ۱۱ سپتامبر نیز می‌بایست اسم و رسم و نقش سازمان امنیت ملی به اقتضای شرایط جدید، "اصلاح" می‌شد. چون دیگر زمان نظارت و کنترل جهانی آن فرارسیده بود.»

نویسنده کتاب "حکومت سایه" می‌کوشد مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره را ترسیم کند: «پس از ۱۱ سپتامبر دوره جدیدی در تاریخ امپراتوری آمریکا آغاز شده و نظام سیاسی‌ای با ویژگی‌های نوین پدید آمده است. مجتمع‌های نظامی-صنعتی-امنیتی ملی نقش بسیار مهمی در جنگ علیه "تروریسم بین‌المللی" یافته‌اند. یک قشر تمام‌عیار از سوداگران جنگ سر برآورده که وظیفه خود را تنش‌آفرینی و تشدید و تداوم جنگ در اشکال گوناگون می‌بیند. بر زمینه تحولات پس از ۱۱ سپتامبر، ما شاهد ظهور یک نظام جدید آمریکایی و یک شیوه حکومتی هستیم که هنوز نمی‌توانیم نامی بر آن بنهیم. هرچند همه خطوط سیمای آن روشن نیست اما شواهد آن را در پیرامون خود و همه‌جا می‌بینیم.»

انگلهارت می‌کوشد ویژگی‌های اصلی دوره پس از ۱۱ سپتامبر را ردیابی کند و سایه روشن آن را نشان دهد. او بر روند خصوصی‌سازی‌ها از طریق درآمیختگی شرکت-دولت‌ها انگشت می‌نهد. بر نقض موازین انتخاباتی توسط دیوان عالی کشور در مورد منبع و میزان هزینه‌هایی که در انتخابات ریاست جمهوری صرف می‌شود و نقض آشکار اصلاحیه‌های قانون اساسی آمریکا تأکید می‌کند. و مهم‌تر از همه، خطر قدرت‌گیری دولت امنیت ملی و تلاش مستمر آن برای منفعل کردن و به حاشیه راندن مردم را هشدار می‌دهد.

با این‌همه، تام انگلهارت به آینده خوش‌بین است. او در فصل دهم کتاب خود از "عصری طلایی برای ژورنالیسم" سخن می‌گوید: «ما برای نخستین بار در تاریخ، در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که می‌توانیم خود، ناشر و ویراستار باشیم، نه مخاطب منفعل نسخه‌های دیگران. ما می‌توانیم در ساختن جهانی بهتر شرکت کنیم... همه مخاطبان و کاربران اطلاعات دنیای مجازی ناگزیر از گزینش‌اند. آن‌ها باید راه خویش را با گام‌های مصالح خود ببیمایند و آنچه را که می‌بینند و می‌خوانند، حتی اگر از نظر صالح‌ترین ویراستاران نیز گذشته باشد، با ذهن نقاد خویش ببیرایند. شهروند دنیای امروز تنها یک مصرف‌کننده نیست بلکه یک ویراستار، گزارشگر، شاهد، دینفع، منتقد، تحلیلگر، داور و کنشگر اجتماعی است.»

گلن گرین والد روزنامه‌نگار برجسته آمریکایی و برنده جایزه پولیتزر در تأکید بر اهمیت هشدارهای انگلهارت می‌نویسد: «به نظر من امروز هیچ مبارزه‌ای در جهان، مهم‌تر از نبرد با این قدرت کنترل‌کننده و سلطه‌جو نیست. اگر تسلیم ترس شویم، اگر به آنچه بر ما تحمیل شده و می‌شود، تمکین کنیم، حقوق انسانی ما پایمال خواهد شد. آنگاه شرایطی پدید خواهد آمد که بپذیریم: بردگی، آزادی است. جهل، قدرت است. جنگ، صلح است. و این یعنی چیرگی نئوآرولیانیزم (New Orwellianism). همچنان که روزا لوکزامبورگ گفته است: تا کسی از جای خود نجنبد، متوجه زنجیرهای اسارت خود نمی‌شود. کتاب حکومت سایه از آثاری است که یاری‌مان می‌دهد، راه گسیختن این زنجیرهای اسارت را بیابیم.»

تام انگلهارت، کتاب "حکومت سایه" را با آرزویی ساده و صمیمانه به نوه‌اش اهدا کرده است:

" برای چارلی، به امید آنکه در جهانی زندگی کنی که در آن، دیده شدن به معنای زیر نظر بودن نباشد."

مصاحبه تاریخی ...

ادامه از صفحه ۳

- خیلی منطقی و درست است. البته که ما باید کار کنیم تا امور را روبراه کنیم. اعمال PKK باید متوقف شوند. یک مادر کرد به ما و همچنین به صلح رأی داده است. این مادر به من می‌گوید: «ما به شما رأی دادیم. بچه من در کوهستان است. نباید نیمه شب بمب بر سرشان ریخته شود. شما می‌توانید با آنکارا گفتگو کنید. بروید و همه چیز را درست کنید». آیا او حق دارد؟ بله او حق دارد.

- و آخرین سؤال، آیا ناراضی یا ناخشنودی خاصی علیه شخص شما در درون حزب یا در قنديل وجود دارد؟

- من نمی‌خواهم این مصاحبه را شخصی کنم اما کوتاه جواب می‌دهم. من در سیاست شیوه متفاوتی دارم، متفاوت از دیگران. در عمل زمانی که استاندارد‌ها را بالا می‌برید آنهایی که در سطوح پایین تر هستند از رده خارج می‌شوند و این باعث ناراضی می‌شود. اما این‌ها درصد چندان بزرگی نیستند؛ بخش بزرگی از من حمایت می‌کنند. من هیچ‌گونه دلبستگی به ضدلیم ندارم. در هر زمانی می‌توانم آن را ترک کنم. من در سنت سیاسی کشور منحصر به فرد هستیم. من آدم کسی نیستم؛ من نه عضو محفلی هستم و نه وابستگی‌های بین‌المللی یا اطلاعاتی دارم. من آدم مردم هستم.

ازگی باشاران / روزنامه حريت

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v: شماره حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۳۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com

آزادی، عدالت اجتماعی، دمکراسی و سوسیالیسم